

بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان:

معاد در قرآن - قیامت

چکیده:

چنانکه در مقالات قبل اشاره شد یکی از مهمترین عناصر در مدیریت راهبردی هدف گرائی و هدفمندی راه است .

در مراحل بنیادی از ریشه های بنیادی این اصل و رکن در این نوع مدیریت بحث گردید و اکنون در مرحله بررسی اصولی الگوی مدیریت راهبردی مبتنی بر ارزشهای اسلامی به موضوع معاد که ریشه اصولی مبحث هدفمندی انسان می باشد می پردازیم .

در واقع معاد با توجه به ابدیت انسان ، یک هدف واسط و میانی محسوب میگردد . که در مباحث آینده نیز زیر مجموعه های این هدف را تحت عنوان اهداف عملیاتی و اجرائی خواهیم آورد .

این مقالات در سه بخش قیامت - بهشت و جهنم ارائه خواهد شد .

واژه های کلیدی:

معاد، قیامت، عدل، حق، مرگ، موت، فوت، وفات

معاد چیست؟

ترجیح بند و محور اصلی این سوره مبارکه «مرسلات» مسئله معاد است که مناسب با وضع اول مردم مکه است. بعد از این چند آیه که سوگند در آن هست و آیه ششم که بیانگر آن است که یا عذر را بازگو می کند یا انذار آور است، فرمود: ﴿إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ﴾؛ ﴿إِنَّمَا﴾ یعنی «إِنَّ مَا» تحقیقاً آنچه را که شما وعده می بینید یا دشمنان دین وعید می بینند، حتماً واقع می شود. ﴿إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ﴾ کی واقع می شود؟ ﴿فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ﴾ اینها «اشراف الساعة» اند. می فرماید به اینکه کل این صحنه را ما آفریدیم؛ اولاً در سوره مبارکه «انبیا» گذشت که مگر نمی بینند که ﴿أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا﴾ [۲۱] اول آسمان و زمین بسته بود این می شود رتق، ما فتق کردیم. «رتق و فتق» یعنی بسته را گشودن؛ رتق یعنی بسته، فتق یعنی گشودن؛ ﴿كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا﴾ ما اول بستیم بعد گشودیم، باز کردیم. بعد فرمود کل اینها را در شش روز خلق کردیم؛ بعد فرمود به اینکه دو روز برای آسمان، دو روز برای زمین، دو روز هم بین آسمان و زمین که ﴿وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا﴾ [۲۲] و آن را فرمود: ﴿خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ﴾ [۲۳] دو روز مربوط به آسمان ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ﴾ [۲۴] ﴿فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ﴾ آن هم ﴿فِي يَوْمَيْنِ﴾ [۲۵] دو روز کار این نظام سپهری تمام شد، دو روز مال زمین بود، دو روز مال «بین الأرض و السماء» البته روز در آنجا به معنای برهه ای از زمان است نه اینکه روز در برابر شب؛ روز در برابر شب نیست یا به معنی مجموع شبانه روز نیست. کل این مجموعه را فرمود ما آفریدیم، تدبیر کردیم و همه را هم برای شما آفریدیم؛ یعنی انسان نه تنها می تواند، بلکه باید از تمام اینها باخبر بشود و از همه اینها بهره بگیرد، فرمود ما برای شما خلق کردیم، مسخر شما هم کردیم. هیچ موجودی در آسمان یا زمین از نظام های طبیعی نیست که تحت تسخیر انسان قرار نگیرد، مسخر «الله» است نه انسان؛ اما ذات اقدس الهی آنچه در آسمان هاست، آنچه در زمین است، آنچه در دریاهاست طرزی قرار داد که انسان بتواند از آن صنعت و مانند آن درست کند

و بهره بگیرد؛ فرمود: ﴿سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ﴾ [۲۶] ممکن نیست کسی بگوید من نمی‌توانم از آفتاب کمک بگیرم یا از قمر کمک بگیرم یا از فلان ستاره دور کمک بگیرم، این‌طور نیست هر چه در آسمان است هر چه در زمین است هر چه در دریا هست، فرمود اینها سفره الهی است برای شما خلق کردیم و مسخر هم کردیم: ﴿سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ این کاملاً می‌توانید بهره بگیرید؛ منتها علمتان باید علم جهانی باشد، جهانی حرف بزنید و قمی فکر نکنید این نمی‌شود جهانی که آدم حرف می‌زند باید جهانی فکر نکند. کل جهان برای انسان است، کل جهان حوزه علمیه و دانشگاه است، کل جهان انسان می‌تواند از آن مدد بگیرد، ما در تحریم هستیم و نمی‌گذارند و اینها این همان جهانی حرف زدن و قمی فکر کردن است. ما این آیات را می‌خوانیم به اینکه ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ [۲۷] تمام این آیات این است که آسمان و زمین برای شماست، مگر یک آیه و دو آیه و ده آیه است؟ فرمود همه را برای شما خلق کردیم، مخزن شماست، دسترس شماست، بروید ﴿فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ﴾ [۲۸] کذا، آسمان هم بروید. قسمت ۱/مرسلات/تسنیم

اینکه فرمود: ﴿وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ﴾، این طلیعه است برای قول ثقیل؛ یعنی مسایل سیاسی و مسایل نظامی بخواید پیاده شود، سنگین است. این تنها ثقلش در مسائل معنوی و فهمیدن که نیست. باید پیاده شود: ﴿وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ﴾، اسم همان مرحله‌ای است که ﴿وَ بِاسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتَ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ﴾. این اسم و این الفاظ که ما می‌گوییم، این ثواب دارد؛ ولی آن مشکل را حل نمی‌کند. مفاهیم تفسیری آن در ذهن هست، بی‌اثر نیست، آن اسمی که ﴿وَ بِاسْمَائِكَ الَّتِي﴾، که در «دعای سمات» است، در «دعای ندبه» است، موسی ُ بود، عیسی ُ بود، او مشکل را حل می‌کند. ﴿وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ﴾؛ لذا در اینجا فرمود: ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ [۱۱] ﴿وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً﴾؛ چه باب تفعل را به تفعیل برگردانیم، چه تفعل را به تفعل برگردانیم، چه همسان بکنیم، چه هر کدام را در جای خود معنا کنیم، هر کدام از اینها لطایف تفسیری خود را دارد. این رب تنها رب تو نیست: ﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ﴾؛ یعنی کنایه از کل عالم است. ﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ﴾ است و واحد هم هست، شریک هم ندارد: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [۱۲] برو وکیل بگیر! این را وکیل بگیر؛ یعنی من وکیل شما می‌شوم. اگر کسی بگوید شما مرا وکیل بگیر، خدا بگوید مرا وکیل بگیر، به من توکل بکن؛ یعنی من وکیل شما نمی‌شوم؟! این یعنی چه؟ اینجا فرمود توکل بکن؛ یعنی چه؟ یعنی شما خودت که نمی‌توانی، می‌خواهی به دیگری بگویی، چرا به دیگری می‌گویی؟ به من بگو. ما باور نکردیم این حرف‌ها را. خدا حفظ کند حضرت آیت الله حسن‌زاده را!!

به مجاز این سخن نمی‌گوییم \*\*\* به حقیقت نگفته‌ای الله [۱۳]

او می‌گوید من وکیل شما هستم، اعلام هم کرد، رایگان هم هست. بیایید مرا وکیل بگیرید. ما این حرف‌ها را باور نکردیم. ﴿فَاتَّخِذْهُ وَكَيْلاً﴾

بعد حالا فرمود مگر من خودم چه کار می‌کنم؟ مگر من با «الرحمٰن» عالم را اداره نمی‌کنم؟! ذره‌ای ظلم و غضب در عالم نیست، پس جهنم چیست؟ جهنم جای عدل است. عدل که جای بدی نیست. اصلاً جهنم برای اجرای عدل است. شما نقشه‌ای که می‌کشید، این مهندس، این کسی که نقشه می‌کشد، این کسی که خودکار دستش است، کیست؟ فرمود «الرحمٰن» دارد نقشه

می‌کشد. «الرَّحْمَنُ» که رحمت رحمانیه است: «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»، [۱۴] یک‌جا می‌گوید جای سوخت و سوز است برای صدام‌ها، یک‌جا جای بهشت است برای مؤمنین و متقیان و اینهاست. جهنم عدل محض است، عدل که نمی‌شود بی‌رحمت باشد. چه کسی جهنم را رسم کرد؟ چه کسی اینجا را جهنم کرد؟ برای چه اینجا را جهنم کرد؟ «إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ»، [۱۵] پس جهنم درست است نسبت به بهشت که حساب می‌شود جای بدی است؛ اما وقتی در نقشه عالم که حساب می‌کنید، جای عدل است. عدل که بد نیست. فرمود من این هستم که «رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»، [۱۶] تو هم که خلیفه من هستی، تو هم که «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» [۱۷] در قرآن کریم است که من «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» فرستادم. آن که «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» [۱۸] است، باید نقشه جهانی بکشد؛ لذا فرمود: «فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا»؛ مثل یونس باشی، قهر بکنی، فاصله بگیری، اینها نباشد. رئوفانه با همین کفار اداره کن؛ لذا وجود مبارک حضرت بعد از جریان فتح مکه فرمود: «إِذْهَبُوا فَإِنَّمُ الطُّغَاءَ»، [۱۹] بعد زینب کبری (سلام الله علیها) در مجلس شام فرمود: «أَمِّنَ الْعَدْلُ يَا ابْنَ الطُّغَاءِ»، [۲۰] این می‌شود عدل، این می‌شود رحمت. فرمود مگر نمی‌خواهی مظهر من باشی؟ من چه کاره هستم؟ در عالم چه طور می‌کنم؟ من عالم را با قهر اداره می‌کنم؟ نه. یک‌جا قهر، یک‌جا مهر؟ نه. آنجا که قهر است، نقشه را رحمت می‌کشد، این از آن غرر بیانات امام سجاد (سلام الله علیه) است: «أَنْتَ الَّذِي تَسْعَى رَحْمَتُهُ أَمَامَ غَضَبِهِ». [۲۱] چقدر این حرف عظیم است، خود خدا می‌داند! فرمود قبل از اینکه خدا یک غضب بکند و یک بگیر و ببندی بکند، رحمتش را می‌فرستد که نقشه بکشد که کجا رحیمانه و رئوفانه بگیر و ببند داشته باشد. سخن از «یا من زادت رحمته غضبه» نیست، آن سرچایش محفوظ است؛ البته رحمت خدا بیش از غضب اوست. این حرف علمی نیست که رحمت خدا بیش از غضب اوست. آن که علمی است، مستور است، مخفی است، در دسترس هر کسی نیست، بیان امام سجاد است که رحمت خدا امام غضب اوست، نه رحمت خدا بیشتر از غضب اوست. بیشتر را که همه می‌فهمند. «یا من زادت رحمته علی غضبه» را که همه ما می‌فهمیم؛ اما فرمود امامتی در کل عالم است، همه مأموم هستند، یک امامی دارند، آن امام رحمت است: «أَنْتَ الَّذِي تَسْعَى رَحْمَتُهُ أَمَامَ غَضَبِهِ»، پیشاپیش که خدا غضب بکند، امام را می‌فرستد، امام را می‌فرستد، رهبر را می‌فرستد، نقشه می‌کشد که اینجا جای جهنم است. کل این نقشه را رحمت می‌کشد، پس ما غضبی به آن معنا در عالم نداریم؛ لذا فرمود: «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ». در «دعای کمیل» هم فرمود: «وَبِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»، [۲۲] این‌طور است.

قسمت ۴ / مزمل / تسنیم

از جهنمی‌ها سؤال می‌کنند که چه چیزی شما را به جهنم انداخت؟ اولین جوابی که آنها می‌دهند، این جهنمی‌ها کافر هم هستند، اولین جوابی که می‌دهند، می‌گویند ما نماز نمی‌خواندیم! چون نماز عمود دین است، ارتباط بنده با خدا همین عبادت است. بعد در کنار آن می‌گویند که ما مشکل یا اقتصادی بودیم یا نجومی بودیم یا اختلاسی بودیم یا این بانکی بودیم یا کار دیگری می‌کردیم، به هر حال حرام و حلال برای ما فرقی نداشت. حق فقرا را هم نمی‌دادیم: «لَمْ نَكُنْ نُطْعِمُ الْمَسْكِينَةَ»، هر جا هم که بگو و بخند بود و مسخره کردن دین بود - معاذالله - ما آنجا حضور داشتیم: «وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ». اینها عمل است، معلوم می‌شود کفار به فروع هم مکلف هستند؛ مثل اصول. به نماز مکلف هستند، به رسیدگی حقوق فقرا مکلف هستند، به رعایت زمان و مکان و مجلس مکلف هستند، بعد این کفرشان را هم گفتند: «وَكُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ»، ما قیامت را قبول نداشتیم.

این معلوم می‌شود کافر را که به جهنم می‌برند، تنها برای اعتقاد او نیست، او به عمل هم مکلف است، کفار به فروع مکلف هستند، همان‌طور که به اصول مکلف هستند. در بحث‌های قبل هم شواهد زیادی ما داشتیم که می‌گفتند ما چون نماز نمی‌خواندیم. اول

می‌گفتند نماز نمی‌خواندیم، حق فقرا را نمی‌دادیم، هر جا بگو و بخند بود، ما شرکت می‌کردیم. همین! هر جا که مسخره می‌کردند - معاذالله - نظام را ما شرکت می‌کردیم و قیامت را هم قبول نداشتیم.

غرض این است که اینها کافرانی هستند که هم به جرم عمل بد، هم به جرم اعتقاد بد، گرفتار عذاب هستند. اینها ﴿لَا أَصْحَابَ الْيَمِينِ\* فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ\* عَنِ الْمُجْرِمِينَ﴾، حالا چه قدرتی هست؟ چگونه احاطه هست؟ در بعضی از آیات دارد که ﴿فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ﴾، [۱۸] اینها اشراف دارند نسبت به جهنمی‌ها که چه کسی دارد می‌سوزد. سؤال می‌کنند: ﴿مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ﴾؟ این سؤال چندجا مطرح است؛ یکی وقتی که این افراد را می‌خواهند ببرند در جهنم، فرشته‌ها از آنها سؤال می‌کنند که ﴿مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ﴾؟ چگونه شد که جهنمی شدید؟ ﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾ [۱۹] مگر نذیر الهی نیامده؟ در ذیل آن آیه این بحث گذشت ملائکه‌ای که به این شخص می‌گویند چرا تو جهنمی شدی؟ اینها می‌گفتند: ﴿لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ﴾، ﴿لَمْ نَكُ﴾، ﴿لَمْ نَكُ﴾، این ملائکه به اینها می‌گفتند: ﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾، مگر در فلان محل نمی‌نشستید؟! در آن مسجد فلان آقا منبر نمی‌رفت؟! این حرف‌ها را نمی‌گفت؟! این ﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾، معنایش این نیست که مگر پیغمبر در خانه شما نیامد! مگر پیغمبران این فرصت را داشتند که به تک‌تک افراد سری بزنند؟

این همین آیه سوره مبارکه «توبه» است که ﴿فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لَيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ﴾، [۲۰] مگر در محل شما، در حسینیه شما، مسجد، آن امام جماعت، آن واعظ این آیات را برای شما نخواند؟ این ﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾. قسمت ۶/مدثر/تسنیم

در قیامت بحث شد که «یوم الفرار» است و بحث شد که «یوم القرار» است؛ منتها فرارش در بهشت است و فرارش در ساهره قیامت است. قرآن کریم هر دو قسمت را ذکر کرده است، آنجا که فرمود وارد بهشت می‌شوی که آن «دار القرار» است، کسی وارد بهشت شده آرام می‌گیرد و از آنجا بیرون نمی‌رود؛ اما در صحنه قیامت که حساب‌ها هنوز بررسی نشده، ﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ\* وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ﴾ [۲۲] اینجا «یوم الفرار» است؛ یعنی قبل از اینکه حساب‌ها بررسی شود؛ اما وقتی حساب‌ها بررسی شد، معلوم می‌شود که این شخص - إن شاء الله - اهل بهشت است، می‌رود به «دار القرار» و اگر گفته شد که در قیامت وجود مبارک صدیقه کبری (سلام الله علیها) می‌آید: «غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ»، [۲۳] آنجا جای تکلیف نیست، آنجا جای هدایت‌های تکوینی است؛ یعنی اصلاً نمی‌توانید ببینید. نه اینکه مثلاً محرم و نامحرم و اینها نیست. چه چیزی را می‌خواهید ببیند؟ کور می‌شوید. «غُضُّوا» اصلاً این نور دیدنی نیست، شما این روایت را در بحر بخوانید، [۲۴] به اولین و آخرین می‌گویند که چشم‌هایتان را ببندید، حضرت می‌خواهد عبور کند، آنجا که جای محرم و نامحرم نیست، اصلاً یعنی نمی‌توانید ببینید! «غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ»، تا اینکه این بی‌بی عبور نکند. قسمت ۷/معارج/تسنیم

استدلالی از حضرت علی (ع)

مثالی که مرحوم علامه امینی (رضوان الله علیه) در /الغدیر نقل کرد [۱۹] قبلاً هم به عرض شما رسید که آن شخص گفته بود که من این استخوانی که از گورستان گرفتم جمجمه سر کافر است، شما می‌گویید کفار در قبر «حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّيِّرَانِ» [۲۰] است و این

جمجمه سرد است و گرم نیست! دربارهٔ سومی مانده بود گفتند از محضر علی بن ابیطالب (سلام الله علیه) سؤال کنید، محضر حضرت رسیدند یا حضرت تشریف آوردند، به سائل گفتند: «أعد المسئلة» این سؤالش را دوباره تکرار کرد. گفت شما می‌گویید قبر کافر «حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّبِرَانِ» من که می‌آدمم اینجا جمجمه سر کافری را از کنار گورش در آوردم و این سر سرد است و گرم نیست. حضرت دستور داد «زند و مسعار» را حاضر کنند، «زند و مسعار» همان سنگ چخماخ بود که مدتی رایج بود. برای بیابان‌نشین‌ها این چوب «مرخ و عفار» رایج است، قبل از اینکه کبریت و مواد آتش‌زا و اینها اختراع بشود، از این چوب استفاده می‌کردند، درخت «مرخ و عفار» این طور بود که این شاخه‌های سبز و ساقه سبز این درخت را وقتی می‌شکستند و جدا می‌کردند، چوبی از همین درخت می‌گرفتند این را دو تکه می‌کردند می‌شکستند، یکی را به دیگری می‌زدند جرعه در می‌آمد. کسی است که ﴿مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا﴾<sup>[۳۱]</sup> حضرت زند و مسعار را فرمود حاضر کنید، نه این چوب مرخ و عفار را. زند و مسعار که آن روز خیلی‌ها داشتند؛ نظیر سنگ چخماق. فرمود دست به زند بزن دست به مسعار بزن، زد. فرمود اینها هیچ کدام گرم نیست، عرض کرد نه. فرمود حالا یکی را به دیگری بزن، یکی را به دیگری زد، آتش در آمد، فرمود: آتش از درون این در می‌آید، شما دلتان می‌خواهد که بیرون گرم باشد!

آنها دیگر فهمیدند این قبری که «حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّبِرَانِ» است یعنی چه! یک چنین عالمی دفعهٔ این شخص می‌بیند که گُر گرفته است ﴿نَارُ اللَّهِ الْمَوْقُودَةُ﴾ حالا این گوشه‌ای از اسرار قیامت است، قسمت ۳/ذاریات/تسنیم

## علت معاد

مشکل اصلی آنها این است که اینها (تجربه‌گرایان) علم غیب را مقدور خود نمی‌دانند یا باطل می‌دانند و معیار معرفتی اینها هم حس و تجربهٔ حسی است. کسی که مشکل اصلی او همین است که معرفت‌شناسی را منحصر در حس می‌کند، او اصلاً قدرت علمی ندارد، چون مستحضرید که قضایای شخصی در علوم معتبر نیست، زیرا هیچ علمی با قضایای شخصی پیش نمی‌رود، هر علمی با یک قضیه کلی سامان می‌پذیرد. الآن وقتی که یک پزشک یا داروشناس یا داروساز تجربه کرده است که این دارو برای صد نفر یا هزار نفر مفید است، این فتوای عمومی می‌دهد که این دارو برای هر کسی که به این بیماری مبتلا می‌شود سودمند است، او قانون کلی را که تجربه نکرده، بلکه او همان صد مورد را تجربه کرده است. اگر کسی تمام شناخت‌های او منحصر در معرفت حسی و تجربه حسی باشد، او هیچ علمی ندارد؛ زیرا علم به قضایای کلی وابسته است و کلی هم تجربه شدنی نیست، مگر کسی استقراء کند و آن هم که ممکن نیست. الآن کسی که فتوا می‌دهد فلان دارو برای درمان فلان درد سودمند است، چه در شرق عالم و چه در غرب عالم، چه نسبت به افرادی که الآن موجودند و چه نسبت به افرادی که بعدها می‌آیند، اینکه تجربه نکرده است! این یک تجرید عقلی است که از تجربهٔ حسی به دست آمده است؛ می‌گوید چون بشرها یکسانند «حکم الأمثال فیما یجوز و فیما لا یجوز واحد»<sup>[۴]</sup> و مانند آن، عقلاً به یک قانون کلی پی می‌برد که آن می‌شود تجرید عقلی، آن تجرید عقلی؛ پشتوانهٔ تجرید حسی است. اگر علمی فقط بخواهد از تجربه حسی کمک بگیرد، این هرگز پیشرفت نمی‌کند، چون تجربه حسی مجموعه چند قضیه شخصی است. آنهایی که می‌گفتند: ﴿لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً﴾<sup>[۵]</sup> مشکل‌شان همین بود؛ لذا قرآن کریم اینها را به تعقل دعوت می‌کند که تجرید عقلی است تا این تجربه‌های حسی پشتوانه علمی پیدا کنند؛ بعد از اینکه این مبادی حاصل شد، می‌فرماید شما

درباره معاد چه مشکلی دارید؟ کسی که اینها را قبلاً خلق کرده، اینها که معدوم بودند! کسی که معدوم را موجود کرد، پراکنده را هم یقیناً جمع می‌کند. ذات اقدس الهی این اشیاء و ابدان را نبودند و ایجاد کرد، الآن هستند و پراکنده هستند! روح که از بین نمی‌رود، اما بدن پراکنده می‌شود. در جریان روح فرمود اینها خیال می‌کنند انسان که می‌میرد نابود می‌شود، فرمود: ﴿أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ﴾ [۶] فرمود شما انسان را باز کنید و تحلیل کنید، انسان یک روحی دارد که از بین نمی‌رود و یک بدنی دارد که با مرگ پراکنده می‌شود، شما ببینید ﴿أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ﴾، در جواب ذات اقدس الهی به پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود به آنها بگو: ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾ [۷] آن فرشته مرگ شما را «تَوَفَّى» می‌کند و شما وفات می‌کنید، نه فوت! وفات آن استیغای کامل است؛ یعنی تمام حقیقت شما به دست آن فرشته‌ای است که روح را قبض می‌کند، پس چیزی از شما فوت نمی‌شود؛ این از آن ره‌آوردهای دقیق و عمیق اسلام است که می‌گوید انسان، مرگ را می‌میراند، نه بمیرد!

تمام هراس‌های ما این است که نابود می‌شویم، دین آمده گفته تمام وحشت‌های انسان از مرگ است و شما در مصاف با مرگ، مرگ را می‌میرانید، نه بیوسید! شما در این مصاف مرگ زیر پایتان له می‌کنید؛ طبق همان بیان نورانی سیدالشهداء(سلام الله علیه) در روز عاشورا که فرمود: «فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ» [۸] مرگ در زیر پایتان یک پلی است، شما این مرگ را زیر پایتان له می‌کنید و از آن می‌گذرید و می‌روید آن طرف که شما هستید و مرگ نیست.

انسان مرگ را می‌میراند، نه بمیرد! انسان با مرگ از پوست به در می‌آید، نه بیپوست! انسان می‌شود ابدی! فرمود: ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾، این برای روحتان است که قبض می‌کند، بدنات هم که پراکنده است، این بدن قبلاً هیچ نبود که بعد خدا او را ایجاد کرد؛ الآن که هست و پراکند است؛ لذا در سوره مبارکه «سجده» فرمود شما که نابود نمی‌شوید؛

آیه ده سوره مبارکه «سجده» همین است: ﴿وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾، جواب: ﴿بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ﴾، این «کافرون» را هم در آنجا تصریح فرمود و هم در اینجا که محل بحث است؛ یعنی اینها سائر حق‌اند، حق پوشند و حق را دارند می‌پوشانند؛ بعد توضیح می‌دهد: ﴿وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ \* قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾ [۹] شما که از بین نمی‌روید، شما فوت نمی‌کنید، وفات می‌کنید.

در فوت این «تاء» جزء کلمه است، یعنی شخص نابود می‌شود، اما در وفات این «تاء» جزء کلمه نیست، بلکه این تایی است که به مصدر اضافه شده است؛ «وفی» «یفی» «توفی» و «یتوفی» یعنی استیغای تام، یعنی تمام آن محفوظ است. اینکه می‌گویند حسابش را استیفا کرد یا حَقِّش را استیفا کرد یعنی همه حق خود را گرفت. اینکه می‌گویند مقاله او مستوفاست یا سخنرانی او مستوفاست؛ یعنی چیزی کم نگذاشته همه چیز را گفته، فرمود شما چیزی را فرو نمی‌گذارید و از شما چیزی کم نمی‌شود، همه حقیقت شما را عزرائیل(سلام الله علیه) می‌گیرد؛ می‌ماند بدنات که بدنات پراکنده است و آنکه از بین نمی‌رود: ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴾ [۱۰] پس چیزی از شما از بین نمی‌رود؛ منتها مشکل شما این است که دل شما می‌خواهد این مرده‌ها از قبرستان برگردند و بیایند، اما معنای معاد این نیست!

معنای معاد این است که کل دنیا به آخرت تبدیل می‌شود، نه اینکه مرده‌ها دوباره برمی‌گردند، اینکه می‌شود تناسخ! بنابراین شما هیچ مشکلی از این جهت ندارید. اگر معرفت‌شناسی خود را تکمیل کنید و بگویید از حسّ و تجربه حسّی ما باید بالا بیاییم به تجرید عقلی برسیم که این حداقل علم است. از آن به بعد این تجرید اگر تجرید کلامی بود یک مرحله، تجرید فلسفی بود بالاتر، تجرید عرفان نظری بود بالاتر، به هر حال این تجرید، اولین مرحله علم است و هیچ علمی هم بدون قضایای مجرد عقلی سامان نمی‌پذیرد. اینکه می‌گوییم این دارو برای همه خوب است، آن را ما تجربه نمی‌گوییم، بلکه صغرا را تجربه کردیم و کبری را تجرید

عقل فتوا می‌دهد؛ می‌گوید چون افراد یک حقیقت هستند، این دارو هم یک حقیقت است، «حکم الامثال فی ما يجوز و فیما لا يجوز واحد»، بنابراین این دارو را برای شرقی و غربی سودمند است، البته با یک مقدار تفاوت.

در بخش‌های دیگر فرمود شما اگر درباره وحی و نبوت اشکال دارید، منشأ اشکال شما همین است که معرفت‌شناسی شما تجربی است نه تجربی. درباره معاد اشکال دارید، یک مقدارتان همان مشکل معرفتی دارید و یک اشکال هم این است که می‌خواهید رها باشید! در سوره مبارکه «قیامت» که - ان شاء الله و به خواست خدا - خواهد آمد، فرمود بعد از بیان کردن این مطالب، اینها شبهه علمی ندارند، منتها شهوت عملی دارند. این ﴿لَا أُفْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ \* وَلَا أُفْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ﴾ [۱۱] اینها هیچ شبهه علمی ندارند، برای اینکه برهان اقامه کردیم و گفتیم همه شما قبلاً نبودید، بعد به صورت خاک درآمدید، بعد ما این خاک‌ها را به این صورت درآوردیم: الآن که همه شما هستید و مرگ هم نابودی نیست: ﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجَرًا أُمَّةً﴾، [۱۲] اینها می‌خواهند جلوی‌شان باز باشد؛ مشکل علمی و شبهه علمی ندارند، فقط شهوت عملی جلوی‌شان را می‌گیرد و می‌خواهند رها باشند؛ ولی قرآن کریم می‌فرماید به اینکه الآن هم این حق را شما دارید می‌بینید، هیچ چیزی از دست نمی‌رود؛ دفعتاً می‌بینید که صحنه عوض شد، همه اسرار درونی‌تان برای شما فاش شد،

به تعبیر سیدنا الاستاد که می‌فرماید یکی از غرر آیات این سوره همین آیه ﴿لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غِطَاءَكُمُ الْيَوْمَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾ [۱۳] همین است، [۱۴] فرمود همین که شما مُردید ما پرده را کنار می‌زنیم؛ اما چیزی عوض نمی‌شود، دفعتاً شما می‌بینید و می‌گویید این صحنه چه بود! من اینها را که می‌دیدم؛ همه آنچه که انسان در طول عمر انجام داد یک‌جا می‌بیند. الآن ما غافلیم و غفلت در جایی است که یک شیء موجود باشد و مورد التفات نباشد؛ فرمود همه این اسرار موجود است، تمام اعمالتان موجود است و چیزی از بین نرفته که دفعتاً می‌بینید مهمان سفره‌های خودتان هستید: ﴿لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غِطَاءَكُمُ الْيَوْمَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾، نه اشیاء عالم از بین می‌رود، یک؛ نه اشیاء عالم پوششی دارد، دو؛ فقط یک پرده‌ای است بر روی چشم شما؛ نفرمود: «لقد كشفنا ان الواقعة غطاءه»، فرمود: ﴿عَنْكُمْ غِطَاءَكُمُ﴾ پرده فقط بر روی چشم شماست.

قسمت ۲/ق/تسنیم

این کفر عملی است نه کفر اعتقادی. امر عجیب آنها این است که می‌گویند: ﴿إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ﴾؛ ما که مردیم و خاک شدیم دوباره بر نمی‌گردیم، رجوع یک امر بعیدی است! اینها برهانی ندارند، خودشان باید بگویند: ﴿وَ مَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ﴾، [۲۲] اینها «مُستَبعد» هستند، نه «مُستَیقِن»، یقین ندارند که معادی نیست، می‌گویند بعید است معاد باشد؛ اما ذات اقدس الهی می‌فرماید این یقینی است، زیرا شما تنها بدن نیستید، جانی دارید که هرگز از بین نمی‌رود! شما بدن‌تان «تُرَاب» می‌شود و پراکنده، اما از علم ما محو و غائب نیست؛ روح شما هم که اصلاً از بین نمی‌رود! در همان سوره مبارکه «سجده»، آیه ده و یازده گفتند: ﴿أِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾، [۲۳] فرمود: ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي﴾؛ [۲۴] شما که گم نمی‌شوید، دیگر در مشت انبیاء هستید! شما را قبض روح می‌کنند، کجا گم می‌شوید؟! بدن‌تان پراکنده است که از همین جا جواب می‌دهند.

یک کسی اگر برهان بخواهد ما برای او برهان اقامه کردیم که انسان مرکب از روح و بدن است و روح هرگز از بین نمی‌رود؛ بدن پراکنده است و در علم الهی است. شما اگر مشکل علمی دارید، این راه حلش است قسمت ۲/ق/تسنیم

آن عالمی که به نام عالم برزخ است، از همین قبیل عالم‌هاست. نمونه این چیزهایی که ما به شما می‌گوییم همین است تا از این راه فهمیدند که همه بحث‌ها در دنیا نیست، در برزخ است که برزخ حکم خاص خودش را دارد، البته عین همین بدن در برزخ به

آن صورت درمی‌آید. فرمود به اینکه شما استبعاد می‌کنید: ﴿بِمُسْتَيْقِنِينَ﴾ الآن هم بالأخره این بشر را با همین بالا بردن معرفت‌شناسی از تجربه حسّی به تجرید عقلی، کم‌کم از همین بیانات نورانی ائمه (علیهم السلام) باید آشنا بشوند و اینها می‌دانند این نظام، نظام باطنی است.

قرآن کریم گذشته از این بیان‌های مقطعی، دو بیان کلی دارد که گاهی به صورت موجهه و گاهی به صورت سالبه می‌فرماید ما کل عالم را به حق آفریدیم و باطل در عالم نیست، ما بازیگر نیستیم و عالم بازیچه نیست. اگر بنا باشد که خلقی باشد، افراد بیایند و هرکسی هرچه خواست کند، هرچه کار کرد، هرچه دلش خواست بگوید و هرکسی را خواست متهم بکند بعد نه حسابی باشد نه کتابی، این عالم می‌شود عالم باطل! فرمود: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بِاطْلَافٍ﴾ [۲۸] ﴿لَا عِيبَ﴾ [۲۹] ﴿إِلَّا بِالْحَقِّ﴾ [۳۰] سه طور قضیه کلی در قرآن کریم است، فرمود این‌طور نیست که حالا هرکسی هرکاری بکند و تمام شود! عالم «بالحق» خلق شده است، حالا یا «باء» «مصحبه» است یا «باء» «ملاسه» است؛ یعنی این نظام پیچیده و حق است؛ یعنی هرکسی هرکاری کرد سرانجام اگر باطل باشد، یک روزی بالا می‌آورد.

اگر گفتند ما انسان را سالم خلق کردیم یعنی چه؟ یعنی اگر غذای سالم به دستگاه گوارش دادیم این هضم می‌کند، اگر ناسالم دادیم بالا می‌آورد! فرمود کسانی که خلاف کردند، دروغ گفتند، اختلاس کردند و چه کارهای دیگری که کردند، اینها یک روز بالا می‌آوردند؛ این‌طور نیست که حساب و کتابی در عالم نباشد، ما همه چیز را به قدر و اندازه خلق کردیم! این سه طائفه از آیات است با لفظ‌های گوناگون که عالم به حق آفریده شد؛ اگر کسی خلاف کرد، یک روز بالا می‌آورد.

این دنیا که این‌طور نیست، خیلی‌ها ظلم کردند، آمدند و رفتند! پس یک صحنه‌ای باید باشد؛ اینها بیانات کلی سه طائفه از آیات است که بیان شد، اما در جریان مقطعی، شبهه‌های هرکسی را جواب می‌دهد؛ آنها می‌گویند گم می‌شویم و از بین می‌رویم، فرمودند گم نمی‌شوید پیش خدا محفوظ هستید، در کتاب و لوح الهی محفوظ هستید، همه اشیا محفوظ هستند: ﴿مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا﴾ [۳۱] خدا می‌داند و روح شما هم که از بین نمی‌رود.

قسمت ۲/ق/تسنیم

یک بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) دارد که همان بیان نورانی را امام رضا(سلام الله علیه) دارد، بیان حضرت امیر در نهج‌البلاغه [۷] است و بیان نورانی امام رضا در توحید [۸] مرحوم صدوق است که «كُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُولٌ» یعنی هر چیزی که هستی او عین ذات او نیست، این علت دارد.

شما آسمان را، زمین را و هر چه را بررسی کنید هستی او عین ذات او نیست، چون اگر عین ذات او بود تغییرپذیر نبود، یک وقت موجود نبود و یک وقت معدوم نبود، «كُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُولٌ»! فرمود اگر اینها خوب بررسی کنند، اظهار نظر کنند و رأی بدهند، می‌بینند که خدای سبحان آسمان و زمین را خلق کرده است، بعد این زمینه است برای مسئله معاد؛ فرمود در جریان معاد چهار تا مبحث است: مبحث اول این است که معاد «ممکن الوجود» است؛ یعنی ممکن است ذات اقدس الهی دوباره این مرده‌ها را زنده کند؛ نه خدا زنده کند، بلکه حیات مجدد جهان آینده ممکن است، این یک؛ مبحث دوم این است که خدا می‌تواند این کار را انجام بدهد؛ سوم اینکه حالا جهان آینده «ممکن الوجود» هست و خدا قدرت مطلقه دارد که انجام بدهد؛ اما آیا انجام می‌دهد یا نه؟ فرمود این ضروری است و «بالحق» است، خدا حتماً این کار را می‌کند؛ چهارم اینکه آیا خدا باید این کار را بکند که «يَجِبُ عَلَيَّ اللهُ» است که معتزله [۹] بر آن هستند، یا «يَجِبُ عَنِ اللهِ» است که امامیه بر آن هستند؟ ما می‌دانیم خدای سبحان انبیا و مؤمنین



را به جهنم نمی‌برد، می‌دانیم به وعده‌های خود عمل می‌کند و خُلف وعده نمی‌کند، این مشترک بین ما امامیه و معتزله است که «بالضرورة» خدای سبحان انبیا را به جهنم نمی‌برد، مؤمنین را به جهنم نمی‌برد و خُلف وعده نمی‌کند، این امر ضروری است؛ اما تمام تفاوت بین ما امامیه و معتزله آن است که آیا خدا باید بکند «يَجِبُ عَلَى اللَّهِ» است که آنها می‌پندارند یا «يَجِبُ عَنِ اللَّهِ» است که ما معتقدیم؟ خدا یقیناً این کار را می‌کند، نه یقیناً باید بکند! ما یک قانون نانوشته در خارج نداریم که بر خدا حکومت کند، چون هر چه در جهان امکان هست فعل اوست. پس چیزی حاکم «علی الله» نیست و خدا مثل امام و پیغمبر نیست که قانونی از طرف فوق بر او تحمیل شده باشد؛ اما یقیناً این موجودی که خیر محض است این کار را خواهد کرد، نه اینکه باید بکند و ذات اقدس الهی مقهور تحت قانونی قرار بگیرد که معتزله می‌پندارد. قسمت ۱۶/احقاف/تسنیم

## ضرورت معاد

اصرار سُورِ مکی برای معاد بیش از اصرار سور مکی برای اثبات مبدأ است. درباره مبدأ به دو دلیل این قدر اصرار نیست یکی آنها اصل خدا را قبول داشتند؛ منتها در اله مشرک بودند: ﴿لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ [۵] منتها می‌گفتند ما به او دسترسی نداریم، شفیع می‌خواهیم و این شفیع هم مستقل است - معاذالله - و اصنام و اوساط را مستقلاً شفیع می‌پنداشتند؛ ولی درباره معاد می‌گفتند انسان می‌پوسد. دین آمده بگوید انسان با مرگ از پوست به در می‌آید، نه بپوسد؛ این بدن فاسد می‌شود؛ اما روح که در قبر نمی‌رود روح که در خاک نمی‌رود روح برای همیشه زنده است، لذا با سوگندهای گوناگون مسئله معاد را حل می‌کند. قسم به سلسله ملائکه - آن بیان نورانی امام سجاد در صحیفه سجادیه که اصناف فرشته‌ها را معرفی می‌کند - یا سوگند به فرشته‌هایی که مسئول آوردن آیات الهی هستند، اگر اینها باشد، قسم به معاد تناسب روشن‌تری دارد. اگر مربوط به فرشته‌هایی باشد که مسئول تنظیم باد، تنظیم باران و مانند آن است آن هم نظر ربوبی است که ما این نظام دقیق را برای روز حساب ساختیم؛ بعد از آن سوگندها یاد می‌کند که «إِنَّمَا»؛ متأسفانه این جاها متصل نوشته شده است، «إِنَّمَا» نوشته شده است. این «إِنَّمَا» و «أَنَّمَا» در بعضی موارد باید «إِنَّمَا»، «أَنَّمَا»؛ ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ مَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ﴾؛ ولی این طور نوشته شده یعنی «إِنَّمَا» با «مَا» با هم نوشته شده، در حالی که «إِنَّمَا» مُشَبَّه به فعل است یک، این «مَا» موصول است، دو، اسم آن است سه، و چه ربطی به «إِنَّمَا» و «أَنَّمَا» دارد؟ ﴿إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ﴾ تحقیقاً آنچه به عده‌ای وعده دادیم و درباره عده‌ای وعید است، این حتماً واقع می‌شود؛ یعنی قیامت این بخش اول بود. قسمت ۴/مرسلات/تسنیم

بخش پایانی سوره مبارکه «قلم» به بحث معاد پرداخت، فرمود اینها که فکر می‌کردند و می‌گفتند و می‌گویند اگر معادی باشد ما هم با مسلمین یکسان هستیم؛ یعنی خطری ما را تهدید نمی‌کند، همان‌طوری که حرف اینها در نفی معاد باطل است، حرف اینها بر فرض اثبات معاد نزد آنها هم باطل است.

آنها فکر می‌کردند انسان که می‌میرد می‌پوسد، حالا چه یک گلابی زیر خاک بپوسد، چه یک حنظل زیر خاک بپوسد، دیگر هر دو تلخ و شیرین پوسیده‌اند، چون به زعم اینها معادی نیست، موحّد و ملحد، مسلم و کافر یکسان هستند که این بحث در آیات قبل گذشت که خدا فرمود: ﴿سَوَاءٌ مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾، [۱] اگر انسان بعد از مرگ نابود شود؛ یعنی بین ظالم و عادل

هیچ فرقی نیست، چون در حالی که هر دو معدوم شدند، نه به عادل پاداش می‌دهند نه ظالم را کیفر می‌کنند، هر دو یکسان هستند. آن را در بحث‌های نفی معاد نقل کردند و ابطال کردند. قسمت قلم/۱۰/تسنیم

تمام کارهای معاد در دست ملکات اوست، نه در دست خود او. هر چه که ملکات اوست دارد انجام می‌دهد. آن وقت برهان مسئله این است که ﴿خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ﴾؛ هراسناک هستند. ﴿تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ﴾، اینها که عزیز بی‌جهت بودند دلیل باجهت هستند. مستحضرید دیگر ممکن نیست کسی عزتش هم دروغ ذلتش هم دروغ باشد.

آنها که وقتی سفارش می‌کنید و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ﴾ [۲۰] این آقای عزیز بی‌جهت امر به معروف و نهی از منکر شما را گوش نمی‌دهد. فرمود: ﴿أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ﴾؛ یعنی این عزیز بی‌جهت است. اگر عزت بی‌جهت بود، ذلت باجهت است. دیگر نمی‌شود که عزت هم بی‌جهت ذلت هم بی‌جهت باشد و در قیامت آنچه حق است ظاهر می‌شود؛ لذا در قیامت او دلیل محشور می‌شود: ﴿تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ﴾. همین‌هایی که ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ﴾؛ یعنی این عزیز بی‌جهت است. اگر عزیز بی‌جهت بود دلیل باجهت است و ذلت باجهت در قیامت ظهور می‌کند. فرمود: ﴿تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ﴾، چرا؟ برای اینکه ﴿وَقَدْ كَانُوا يُدْعُونَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ﴾، در دنیا به خضوع و سجود به معنی مطلق؛ هم در نماز، هم در غیر نماز، خاضع دستورهای الهی باشید، اینها امتناع می‌کردند. اینها که امتناع می‌کردند ﴿أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ﴾ بودند. چون عزت اینها کاذب است، ذلت اینها صادق است و «یوم القیامة» که روز حق و صدق است ذلت اینها ظاهر می‌شود. قسمت ۸/قلم/تسنیم

## معاد لازمه حق و عدالت

در جریان داوری باطله منکران قیامت و معاد، اینها دو تا تساوی داشتند یک تساوی مثبت، یک تساوی منفی. هر دو را قرآن نقل می‌کند و رد می‌کند. تساوی منفی آن است که معاذالله - اگر معادی نباشد قیامتی نباشد حساب و کتابی نباشد، بین حق و باطل و صدق و کذب و خیر و شر و بین حسن و قبیح فرقی نیست.

هر کس هر چه کرد کرد! چون وقتی معدوم شد، چه عادل، چه ظالم وقتی معدوم بشوند فرقی بین اینها نیست. این تساوی را قرآن کریم نقل می‌کند و رد می‌کند. می‌فرماید هرگز کافر و مسلمان یا مسلمان و مجرم یکسان نیستند.

آیه ۲۱ سوره مبارکه «جاثیه» که قبلاً بحث شد این بود: ﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾، اگر قیامتی نباشد، مؤمن و کافر یکسان‌اند، عادل و ظالم یکسان‌اند. این چنین نیست که ﴿سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ﴾، حساب و کتابی هست، حق و باطلی هست، میزانی هست، در آن میزان یعنی ترازو یک کف‌اش وزن قرار دارد یک کف‌اش موزون که عقاید و اعمال قرار دارد، آن وزن و آن واحد سنجش حق است که ﴿وَ

الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ؛ [۱] نه «و الوزن حق». یک وقت است در جریان تلقین میت و امثال آن می‌گوید: «الموت حق و الجنة حق»، [۲] یعنی وزنی هست، بهشتی هست، جهنمی هست که «حق» یعنی «ثابت» قسمت ۸/ قلم/ تسنیم

اما این آیه سوره «اعراف» که نمی‌گوید وزنی هست؛ می‌فرماید: ﴿وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ﴾، نه «و الوزن حق»، یعنی وقتی که ترازو را گذاشتیم، در دنیا ترازو که نصب می‌شود در یک کفه سنگ می‌گذارند در کفه دیگر نان؛ فرمود وقتی ترازوی عدل برقرار شد در یک کفه ما حقیقت را می‌گذاریم در کفه دیگر عقاید و اخلاق را، ﴿وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ﴾، نه «و الوزن حق». آن روز حسابی هست کتابی هست. پس نمی‌شود گفت که همه معدوم می‌شوند حالا که معدوم شدند بین مؤمن و کافر فرقی نیست، نخیر!

این در سوره «جاثیه» فرمود این طور نیست که هر چه که اینها در دنیا کردند از بین رفته باشد: ﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ﴾، در دنیا فرق نکنند، در آخرت فرق نکنند، یک مساوات منفی، این چنین نیست.

مساوات مثبت این است که در سوره مبارکه «کهف» آیه ۳۶ آن یکی می‌گفت - معاذالله - قیامتی نیست: ﴿وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً﴾، [۳] بر فرض قیامت هم باشد قیامت هم مثل دنیاست ما در آنجا موفق هستیم. ﴿وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا﴾، ما از دنیا بهتر زندگی می‌کنیم.

بنابراین چیزی از بین نمی‌رود؛ منتها تبدیل می‌شود به صورتی دیگر. اگر تبدیل می‌شود به صورتی دیگر، پس عدم نیست. پس مساوات عدمی را قرآن نقل می‌کند و ابطال می‌کند. اما مساوات مثبت را که در سوره «کهف» اشاره شده بود و در سایر سوره هم اشاره شده بود، اینجا با سبر و تقسیم و با چندین وجه ابطال می‌کند. می‌فرماید اینها که می‌گویند ما اگر در قیامت بیاییم مثل مسلمان‌ها هستیم دلیلشان چیست؟ یا دلیل عقلی باید بیاورند، یا دلیل نقلی. نقلی باید از کتاب‌های آسمانی بیاورند که از قیامت خبر بدهد. یا اگر نه، یک تعهد خصوصی با خدا و انبیا دارند که مثلاً خدا به اینها تعهد سپرده، تعهدات خصوصی چون شخصی و جزئی است قابل اثبات عقلی یا نفی عقلی که نیست. مگر با آن براهین کلیه هماهنگ باشد. قسمت ۸/ قلم/ تسنیم

در بخش‌های دیگر راجع به اینکه ﴿إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ﴾ فرمود در سوره مبارکه «ص» آیه ۲۷ و ۲۸ فرمود: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا﴾، [۱۶] این‌طور نیست که هر کسی هر کاری خواست بکند بکند، هیچ کيفری و یا پاداشی نباشد، این‌طور نیست. ﴿ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ﴾، آن وقت این آیه ۲۷ را در آیه ۲۸ تبیین می‌کند: ﴿أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ﴾، اگر معادی نباشد - معاذالله - هر دو از بین رفتند، هیچ حساب و کتابی نباشد؛ یعنی مؤمن و عامل به عمل صالح، مثل مفسد است، چون هر دو یکسان هستند! «لا ميز في الأعدام من حيث العدم». [۱۷] متقین، مثل فجار هستند، چون هیچ حساب و کتابی نیست! فرمود در دستگاه ما این‌طور نیست که ظالم و عادل، هر کسی هر چه کرد کرد، کسی هم با آنها کاری نداشته باشد، پس معاد حق است «بالضرورة».

این کلمه «بالضرورة» که در منطق برای بدیهیات است می‌گویید «الأربعة زوج بالضرورة»، [۱۸] یا «الإنسان ناطق بالضرورة»، این کلمه «بالضرورة» که جهت قضایا در منطق هست، در قرآن کریم اصطلاح «بالضرورة» و اینها نیست؛ ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ است؛ لذا دارد: ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ [۱۹] یا ﴿الْم \* ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾، [۲۰] این ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ کار

«بالضرورة» را می‌کند؛ یعنی شک‌بردار نیست. اینجا هم دارد: ﴿أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ﴾، این اصلاً شدنی نیست. پس معاد «بالضرورة» حق است. قسمت ۵ / قیامت/تسنیم

## معاد جلوه وجه الله

«وجه الله» وقتی ظهور بکند، این «وجه الله»‌های جزء را منتفی می‌کند. آن که ما باید ببینیم «وجه الله» است که سراسر جهان را گرفته است: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ [۲۹] یا ﴿وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ﴾ [۳۰] قرآن کریم هرگز «الله» را استثنا نکرده است، او برتر از آن است که محل بحث باشد، همه جا سخن این است که ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهِ آتٍ فَإِنْ \* وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ﴾ [۳۱] ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾؛ وجه خدا و فیض خاص خدا مصون است؛ منتها فیض خدا گاهی به صورت‌های برتر در می‌آید که آن صورت‌های برتر نشان می‌دهد این کوهی در کار نبود، آنچه ما می‌بینیم وجه خدا است و گرنه کوهی در کار نیست یا ﴿كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ﴾ است یا ذرات پراکنده است یا سراب است. قسمت ۲/طور/تسنیم

## قیامت ظهور قرآن است

مستحضرید قرآن در قیامت ظهور می‌کند؛ چه اینکه در عصر ظهور حضرت قرآن ظهور می‌کند که گویا حضرت دارد قرآن جدید می‌آورد. قرآن ظهور می‌کند، بگوییم به قرآن برمی‌گردد، درست است، بگوییم به دین برمی‌گردد درست است. قیامت مظهر ظهور اینهاست، نه قیامت ظهور می‌کند؛ قیامت مظهر ظهور وحی، نبوت و دین و قرآن «أَوْ مَا شِئْتَ فَسَمَّه» است.

درباره علم دینی قبلاً هم بحث شد که چون تمایز علوم به تمایز موضوعات است، علمی که موضوع آن فعل خدا، قول خدا، اثر خدا و وحی خدا، نبوت خدا باشد، دینی است؛ اما علمی که موضوعش فعل انسان است، این اگر مطابق با دین بود، دینی است. مطابق نبود، دینی نیست. علم مثل صنعت، تجارت، سیاست، اقتصاد، کشاورزی، دامداری، مدیریت، اینها علوم انسانی هستند، علمی هستند که موضوع این علوم فعل انسان است.

این اگر مطابق با دین بود، می‌شود دینی و اگر مطابق نبود، می‌شود غیر دینی. اما آنچه در نظام هستی است از زمین تا آسمان، از آسمان تا زمین و «ما بینهما» که فعل خداست، بحث درباره اینها چون بحث درباره فعل خداست، دینی است؛ اما قرآن کریم هرگز فعل انسان را به طور مطلق به خود اسناد نمی‌دهد.

آنجا که به ولایت برمی‌گردد، به معجزه برمی‌گردد، به پیروزی برمی‌گردد، آنجا خدا به خود اسناد می‌دهد؛ مثل ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾ [۲۸] یا ﴿قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ﴾ [۲۹] ﴿فَلَمَّ تَقَاتَلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ﴾ [۳۰] آنجا که به تأیید الهی است، خدا به خود اسناد می‌دهد.

آنجا که مطابق با دستورهای دینی نیست، می‌فرماید: ﴿بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ﴾ [۳۱] کار ما نیست. در سوره مبارکه «اسراء» چند تا گناه را می‌شمارد از شرک و سایر معاصی: ﴿كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا﴾ [۳۲] در بخش‌های دیگر هم فرمود: ﴿بَرِيءٌ

مِمَّا تَعْمَلُونَ﴾، اینجا که فعل مطابق با دین نیست، ذات اقدس الهی می‌گوید کار ما نیست. آنجا که تأیید الهی است، معجزه الهی است، خدا به خودش نسبت می‌دهد؛ اما در جریان همان سوره مبارکه «اسراء» که می‌فرماید: ﴿كُلًّا تُمِدُّ هُوَآءٍ وَ هُوَآءٍ﴾ [۳۳] معنایش این نیست که کار آنها به عهده ماست، فرمود ما هم تبهکارها را کمک می‌کنیم، مال می‌دهیم، فرزند می‌دهیم، قدرت می‌دهیم، هم مؤمنین را. ما ابزار کار را در اختیار شما قرار می‌دهیم؛ منتها از آن به بعد اگر کار توفیق بود که به ما برمی‌گردد، اگر عصبان بود که ﴿بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ﴾. این دو تا کار را ذات اقدس الهی در سوره مبارکه «اسراء» با فاصله‌ای مشخص کرده این است که آنچه را که شما انجام دادید، اگر مربوط به سیئات باشد: ﴿كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهُاً﴾. این آیه ۳۸ سوره مبارکه «اسراء» است که بعد از شمارش عده‌ای از معاصی که فرمود: ﴿لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولاً﴾ [۳۴] فرمود: ﴿كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهُاً﴾، هر چه حرام است به ما بر نمی‌گردد. قسمت ۱۱/حافه/تسنیم

### نشانه ایمان به معاد

هیچ عاقلی ممکن نیست به مسئله معاد ایمان داشته باشد و دستش به گناه دراز شود، بیراهه برود یا راه کسی را ببندد. الان این دو تا غده است که در غرب است و متاسفانه فضای مجازی را آلوده کرده است. اکثر کلمات «یوم و یومئذ» که در قرآن کریم هست مربوط به معاد است، اصلاً روز آن است، روزی که شب ندارد. هیچ ممکن نیست که آدم عاقلی معاد یادش باشد و بیراهه برود، این برهان قرآن کریم است، فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ﴾ چرا؟ ﴿بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾، چون مسئله توحید خدایی هست قسمت مهم آن اثر علمی دارد؛ البته اثر علمی هم دارد؛ اما اثر علمی آن بیش از اثر عملی آن است؛ اما آنچه هم اثر علمی دارد هم اثر عملی، اعتقاد به ربوبیت اوست در توحید، اینها یا ربوبیت را قبول نداشتند یا در ربوبیت مشرک بودند. اینکه «اکثرهم مشرکون» هستند، در مسئله ربوبیت است،

کار به دست کیست؟ تدبیر به دست کیست؟ مدیریت به دست کیست؟ اگر مدیریت به دست خداست، انسان چرا به بیگانه پناهنده شود، از خود او بخواهیم. اینکه انسان گاهی به این طرف گاهی به آن طرف می‌رود، برای اینکه مشکل ربوبیت دارد. آن اعتقاد به خدایی که رب است و «لا شریک له» او همه کارها را به عهده دارد، آن وقت قهراً یکی از آثار ربوبیت او مسئله برزخ است، مسئله معاد است، مسئله مرگ است و مانند آن. قسمت ۱/طور/تسنیم

### پیام معاد

فرمود: ﴿يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ﴾، این «یا قومنا، یا قومنا»؛ مثل همین حرفی است که شما علما به قبایل خود و به مستعین خود می‌گویید: ﴿يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ﴾ [۱۰] این کسی که در مکه پیدا شد، مردم را به «الله» دعوت می‌کند: ﴿وَآمِنُوا بِهِ﴾؛ حرف او را اجابت کنید. موحد بشوید، یک و به خود او هم ایمان بیاورید که رسول خداست، دو؛ اگر این کار را کردید: ﴿يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يَجْرِمَكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ﴾، این پیام معاد را به همراه دارد.

پس اصول سه‌گانه را اینجا تبیین کرده است. «الله» را که حق است و واحد است و «لا شریک له» به عنوان توحید باید بپذیرید. به آورنده این پیام ایمان بیاورید. اگر این کار را کردید، در صحنه معاد از لغزش‌های شما بخشوده می‌شود، یک؛ پاداش می‌گیرید، دو؛ این مسئله معاد است. این اصول سه‌گانه را در همین جمله به قوم خودشان و به امت خودشان گفتند: ﴿يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيَجْرِمَكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ این برای تبشیر!

اما ﴿وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ [۱۱] اگر کسی دعوت خدا را جواب نداد، این‌طور نیست که رها بشود، عالم حسابی دارد، کتابی دارد، او ممکن است از دین فاصله بگیرد؛ ولی دین او را رها نمی‌کند، حق او را رها نمی‌کند. او در کنار سفره این نظام ننشسته است، ممکن نیست نظام خلقت او را رها بکند. فرمود: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾ [۱۲] این در بخش پایانی سوره مبارکه «قیامت» است؛ یعنی انسان خیال می‌کند رهاست، کسی با او کاری ندارد؟ آن که او را آورد با او کار دارد. اینکه خودساخته نیست. اگر موجودی باشد خودساخته، کسی با او کاری نداشته باشد بعد از مرگ هم کسی با او کاری ندارد؛ اما او که خودساخته نیست. او را بافتند، ساختند، آوردند اینجا گذاشتند: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾، «سُدی»؛ یعنی یاه. این‌طور نیست! قسمت ۱/ جن/ تسنیم

### قیامت روز جمع است نه روز اجتماع.

قیامت روز جمع است نه روز اجتماع، این یک؛ و روز فرد است نه روز جامعه، این دو. این عناوین چهارگانه را از این آیات باید استفاده کرد که ﴿إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ \* لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ﴾؛ [۲] پس روز جمع است؛ اما روز اجتماع نیست، چون ﴿كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا﴾. [۳] با اینکه همه هستند، هر کدام به تنهایی می‌آیند، معلوم می‌شود روز جامعه و اجتماعی و همکاری و اینها نیست، هر کسی مهمان سفره خودش است.

نه اینکه تنها تنها می‌آیند، همه می‌آیند؛ ولی هر کدام تنها هستند. این ﴿إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ \* لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ﴾؛ همان روزی است که می‌فرماید: ﴿وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا﴾. پس روز جمع است نه روز اجتماع. چرا فرد است؟ برای اینکه هر کسی گرفتار کار خود است، چون هر کسی گرفتار خود است: ﴿حَمِيمٌ حَمِيمًا﴾، اینکه فرمود در آیه محل بحث که هیچ کسی، هیچ دوستی به فکر دوست دیگر نیست نه چون فراغت دارد و به فکر دوست نیست؛ بلکه ﴿لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ﴾، در سوره مبارکه «عبس» فرمود: ﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ \* وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ \* وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ﴾، چرا؟ چون ﴿لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ﴾، [۴] پس گاهی از دیگری فاصله می‌گیرد که دیگری از او کمک نخواهد، بدتر از آن، گاهی به دیگری نزدیک می‌شود که او را فدیة خود قرار بدهد، به دیگری نزدیک نمی‌شود که به دیگری کمک نکند، در سوره مبارکه «عبس» است که ﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ﴾، به دیگری نزدیک می‌شود که او را فدیة خود قرار بدهد، همین روزی که ﴿يَفْتَدِي مِنْ عَذَابٍ يَوْمَئِذٍ بَنِيهِ \* وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ﴾.

بنابراین هر کسی به تنهایی می‌آید، بار خود او هم به دوش خودش است، باربری هم در قیامت نیست: ﴿كَلَّا لَا وَزَرَ﴾ [۵] ﴿لَا وَزَرَ﴾؛ یعنی باربری نیست. یک وسیله نقلیه‌ای یک وسیله حملیه‌ای که بار را حمل بکند، نیست.

وزیر را هم وزیر می‌گویند، برای اینکه وزر و سنگینی مملکت روی دوش اوست. فرمود آن روز باربر نیست، یک عده ﴿أُنْقَالِهِمْ وَ أُنْقَالاً مَعَ أُنْقَالِهِمْ﴾ [۶] هر کسی بار خود را باید ببرد. پس روز جمع است نه روز اجتماع و هیچ تعاونی در آن روز نیست و هیچ محبت و صمیمیتی آن روز اثر ندارد. روز، روز فرار است نه روز قرار.

همه از یکدیگر فرار می‌کنند، برای اینکه وقتی از بستگان و اعضای خانوادگی خود فرار می‌کنند، از دیگری یقیناً فرار می‌کنند و اگر یک وقت به یکدیگر نزدیک می‌شوند، برای آن است که او را فدیة خود قرار بدهند. نه این فرار اثربخش است نه آن افتدا و فدیة‌گیری، اینها ترسیم اجمالی از مسئله قیامت است؛ اما آن روز را که فرمود پنجاه هزار سال است، آیا آن روز ظرف عروج ملائکه است یا ظرف تعذیب است که فرمود: ﴿سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ \* لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ﴾، عذاب قطعی است. قسمت معارج / ۳ / تسنیم

### مهمترین عامل هراس، مرگ است

شما از مرگ می‌ترسید، ولی مرگ که از شما نمی‌ترسد، به سراغ شما خواهد آمد. قبلاً ملاحظه فرمودید که مرگ بدترین دشمن انسان است؛ یعنی انسان اگر از چیزهای دیگر می‌ترسد برای اینکه می‌ترسد بمیرد. اگر از مار و عقرب می‌ترسد از انفجار می‌ترسد از زلزله می‌ترسد از حوادث تلخ دیگر می‌ترسد برای اینکه می‌ترسد بمیرد.

مهم‌ترین عامل هراس، مرگ است و قرآن می‌فرماید انسان مرگ را می‌میراند، نه بمیرد. چون مرگ دو چهره دارد: انتقال است، انتقال از دنیا به برزخ به نام موت است. آن چهره زوالی که نسبت به دنیاست آن به نام موت است؛ یعنی چهره‌ای است که انسان آن را می‌چشد و آن را از پا در می‌آورد و دیگر یک چنین چهره‌ای برای مرگ نیست، وارد صحنه برزخ می‌شود، این مرگی که او را تهدید می‌کرد نیست. انسان ذائق موت است، نه موت ذائق انسان. وارد برزخ می‌شود، بدون یک لحظه مرگی مصطلح.

﴿لَكِنَّكُمْ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ تُنْقَلُونَ﴾ [۱۷] این بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) همین است. چون انتقال دو چهره دارد، یک چهره سلب دارد یک چهره اثبات؛ نسبت به منقول عنه زوال است، نسبت به منقول الیه هجرت است و آمدن است. این نسبتی که ما می‌گوییم مرگ نابودی است، فانی است، انسان فانی می‌شود و اینها، این نسبت به منقول عنه است و گرنه نسبت به منقول الیه که حیات است. «وَلَكِنَّكُمْ تَنْتَقِلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ»، انتقال از دنیا مرگ است، میلاد جدید، ورود برزخی است ک حیات برزخی است؛ لذا فرمود این مرگ یک امر وجودی است این نقل و انتقال وجودی است.

﴿خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ﴾ [۱۸] شما اگر از او می‌ترسید او که از شما نمی‌ترسد او به سراغ شما خواهد آمد. ﴿فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾، ﴿قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ﴾؛ شما از مرگ فرار می‌کنید، ﴿فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ﴾؛ این ملاقات شما خواهد رسید. ﴿ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ﴾؛ یعنی این چهره دنیایی شما رخت برمی‌گردد، آن چهره اصلی شما ظهور می‌کند. آن جا برای شما آشناست، سخن از ردع است، سخن از رجوع است، سخن از سفر ابتدایی نیست.

از رحمت آمدند و به رحمت روند باز \*\*\* من رحمه بدا و الی ما بدا یعود [۱۹]

ما آن جایی می‌رویم که از آن جا آمدیم. تعبیر رجوع همین است، تعبیر ردع همین است. ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ [۲۰] همین است. فرمود شما برمی‌گردید، معلوم می‌شود ما از جای دیگر آمدیم. بعدها یعنی بعد از اینکه شیخ اشراق این حرف را زد که «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيْمَانِ» [۲۱] بعد از سخنان نورانی سیدالشهداء (سلام الله علیه) در مکه در آن روز عرفه آن خطبه نورانی را فرمودند «مَنْ كَانَ بَادِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَ مَوْطِنًا» [۲۲] «موطن» یعنی چه؟

یعنی به وطن اصلی‌اش می‌رود. توطین می‌کند؛ یعنی به وطنش دل می‌بندد، به سرزمین اصلی‌اش دل می‌بندد، می‌خواهد به وطنش برسد. «مَنْ كَانَ بَادِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَ مَوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيُرْحَلْ مَعَنَا»؛ از آن بیان نورانی حکمای بعدی مثل شیخ اشراق اینها استفاده کردند که «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيْمَانِ»، این بالاصل «لقاء الله» است بالفرع زادگاه خود آدم است.

بله این هم جزء دستورات دینی است انسان از سرزمینش دفاع بکند و اگر «مَنْ قَتَلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ» [۲۳] «مَنْ قَتَلَ دُونَ عَرْضِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ»، «من قتل دون کذا و کذا فهو شهید». این حب وطن را دین امضا کرده، اما این در بخش سوم هست. بخش اولش همان بیان نورانی سیدالشهداء (سلام الله علیه) است، بخش دومش سخنان جناب شیخ اشراق است که به دنبال کلمات مرحوم شیخ اشراق، مرحوم شیخ بهایی فرمود:

این وطن مصر و عراق و شام نیست \*\*\* این وطن شهرست کان را نام نیست [۲۴]

فرمود شما ردع کنید بروید به اصل جایتان. این طور نیست که شما را به جای ناآشنا ببرند، شما را به جای اصلی خود می‌برند.

جسم هر روز دارد از بین می‌رود ما با جسم هستیم. طوری نیست که این جسم را بگیرند، قبلاً هم بحث آن گذشت؛ یعنی کسی که مثلاً هشتاد سال سنش است حداقل هشت بار تمام ذرات بدن او عوض شد. مگر این جسم ما این جسم بیست سال قبل است؟  
منتها

آن مبدل شد درین جو چند بار \*\*\* عکس ماه و عکس اختر بر قرار [۲۵]

الآن کسی شب مهتابی کنار یک نهر روان نرمی بنشیند، عکس ماه را در این آب می‌بیند، یک ساعت که بنشیند خیال می‌کند این همان عکس یک ساعت قبل است! این آب نرم نرم که می‌رود، عکس‌ها هم متعدد هستند نه یک عکس. ده‌ها بار این آب نهر عوض شد آمد و رفت آمد و رفت، «عکس ماه و عکس اختر برقرار». ده‌ها بار این پوست و گوشت کلاً عوض شد.

این گوشت و پوستی که عوض شد غیر از گوشت و پوست پنجاه سال قبل است؛ منتها آن قدر این دستگاه قوی و غنی است که مشابه می‌سازد. اگر کسی پشت دستش یک خال باشد در تمام این هفتاد هشتاد مشابه آن درمی‌آید.

یک بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) دارد در این پر طاوس. خدا شیخنا الاستاد مرحوم حکیم الهی قمشه‌ای را غریق رحمت کند! فرمود این یک تخم‌مرغ است در این تخم‌مرغ که خیلی‌ها این را به صورت یک غذای معمولی مصرف می‌کنند تخم طاوس که وقتی کنار پر مادرش بود یک بچه طاوسی می‌آید. «عقل داند طایر اندر بیض بال و پر ندارد».



آن بیان نورانی حضرت امیر این است، این همه رنگ‌های گوناگونی که خدای سبحان آفرید، مایه‌ای است که یک قسمت آن زرد است یک قسمت آن سفید، به نام تخم‌مرغ، حالا یا مرغ طاوس است یا دیگری. این رنگ‌ها طوری است که فرمود اگر پری را که رنگ بنفش است مثلاً از این طاوس بکنی دوباره بنفش در می‌آید، جایش بنفش در می‌آید، از بس منظم است؛ منتها ما خیال می‌کنیم که این همان رنگ است. حداقل ده بار تمام بدن ما در این سن عوض شده است. با همین وضع هم وارد صحنه معاد می‌شویم. حالا این طور نیست که بدن را از ما بگیرند؟ مگر الآن بدن را از ما نمی‌گیرند؛ منتها چون مشابه‌سازی است ما خیال می‌کنیم این بدن همان بدن قبلی است. قسمت ۷/جمعه/تسنیم

## مرگِ موت

. فرشتگان حیاتی و موتی دارند؛ منتها «موت کل شیء بحسبه» حتی مرگ هم مرگی دارد. در روایات ما در جریان قیامت آمده است که ذات اقدس الهی مرگ را به صورت یک کبش أملح در می‌آورد و «يُقَالُ لِلْمُوتِ مَتٌ». [۲] این روایت را مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) در کتاب شریف بحار در بحث‌های نفخ صور اول و دوم در صحنه کلی معاد ذکر کردند مرگ را می‌میرانند که دیگر «لا موت».

«موت کل شیء بحسبه». خلقت آنها به حسب خودشان است، اگر ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾، ﴿وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ﴾. همان طوری که هستی آنها با زاد و ولد و رحم و میلاد و امثال آن نیست، مرگ آنها هم نظیر مرگ اینها نیست. مرگ «کل شیء بحسب» خود اوست. حتی مرگ را می‌میرانند، به هر حال مرگ مخلوق خداست، ﴿خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ﴾ [۳] مرگ به معنای انتقال از نشئه به نشئه دیگر است؛ لذا چون امر وجودی است؛ مثل حیات، مخلوق هست، خالق دارد ﴿خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾. آن وقت مرگ را هم می‌میرانند، حیات مرگ به نحوی است، موت مرگ به نحوی است، «وَيُقَالُ لِلْمَوْتِ مَتٌ»، آن وقت مرگ می‌میرد و گفته می‌شود ابدیت، حاکم است و دیگر هیچ تحوّل در کار نیست. قسمت ۱۲/طور/تسنیم

## فرق فوت و وفات

هرگز قرآن کریم از مرگ به فوت یاد نمی‌کند، همه‌اش به وفات یاد می‌کند. این فوت و وفات «قد تقدم مراراً» که «وفاء» این «ة» جزء کلمه نیست زائد است. اصل آن «واو و فاء و یاء» است «وفا، متوفی، متوفی، مستوفی، استیفا» آن أخذ تام را می‌گویند که هیچ چیزی فروگذار نشود. فلان شخص حق مطلب را مستوفاً بیان کرد یا دین خود را استیفا کرد حق خود را استیفا کرد یعنی همه را گرفت.

آنها گفتند ما که می‌میریم در زمین گم می‌شویم جواب داد که تمام حقیقت شما دست فرشته ماست متوفا می‌شوید ﴿قُلْ يَتَوَفَّكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾ آن وکیل ما تمام حقیقت شما را گرفت چیزی گم نمی‌شوید کجا گم می‌شوید؟ بعد هم از

این دقیق‌تر فرمود که ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا﴾ [۱۵] آنکه در جایی دارد که فرشته توفی می‌کند، در اینجا ذات اقدس الهی فرمود که خود خدا توفی می‌کند. در خواب، تمام حقیقت شما را او می‌گیرد در زمان مرگ هم تمام حقیقت شما را می‌گیرد ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا﴾ آنهايي که مُردند که روحشان را خدا قبض می‌کند، آنها هم که نمرند هر شب روحشان را خدا قبض می‌کند این روح که بدن را رها کرده این بدن در بستر استراحت است این روح کجا می‌رود؟

این روح اگر روز مواظب کارهای خودش حرف‌های خودش باشد، شب می‌داند کجا می‌رود خواب‌های خوب می‌بیند که خدا غریق رحمت کند مرحوم کلینی را در جلد هشت کافی این روایت را نقل می‌کند که صبح که می‌شد افراد حضور پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) مشرف می‌شدند حضرت می‌فرمود: «هَلْ مِنْ مَبَشِّرَاتٍ» [۱۶] دیشب در عالم رؤیا چه دیدید؟

طرزی حضرت شاگردان را تربیت کرد که خواب برای اینها مدرسه بود؛ چه دیدی؟ «هَلْ مِنْ مَبَشِّرَاتٍ» این را مرحوم کلینی در جلد هشتم کافی نقل کرد.

﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا﴾ الله می‌گیرد. بعد هم سخن از مثل است هر جا در قرآن کریم نقل شد مثل همین آیه سوره مبارکه «انسان» فرمود مثل شما را تبدیل می‌کند ﴿نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَلَهُمْ تَبْدِيلًا﴾. در بخش پایانی سوره مبارکه «یس» که ﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ\* قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾ [۱۷] او مثل شما را خلق می‌کند بنابراین چیزی از انسان گم نمی‌شود، تمام حقیقت انسان در دست ذات اقدس الهی است.

از وجود مبارک حضرت امیر سؤال کردند که آیات قرآن یکسان نیست، برای اینکه یک جا دارد فرشته موکل یعنی عزرائیل(سلام الله علیه) توفی می‌کند؛ یک جا دارد خدای سبحان توفی می‌کند یک جا هم دارد فرشته‌هایی که زیر مجموعه عزرائیل(سلام الله علیه) هستند توفی می‌کنند؛ ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾. یک؛ ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾. دو؛ ﴿تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا﴾، [۱۸] سه. حضرت فرمود مگر درجات انسان‌ها یکی است؟

انبیا و اولیا را الله توفی می‌کند آن افراد میانی را وجود مبارک عزرائیل(سلام الله علیه) و افراد ضعیف را و افراد عادی را فرشته‌هایی که زیر مجموعه عزرائیل(سلام الله علیه) هستند قبض روح می‌کنند. بعضی از مشایخ ما(رضوان الله تعالی علیهم) اینها برای خودشان برنامه‌ای داشتند؛ یک بخشی از قرآن بخشی از ذکر بخشی از دعاها بخشی از کارهای مستحبی را انجام می‌دادند و به پیشگاه روح مقدس عزرائیل(سلام الله علیه) تقدیم می‌کردند که هنگام قبض روح با اینها نیک رفتار کند مگر برای هر کسی عزرائیل(سلام الله علیه) می‌آید؟

این بخش سوم آیات که ﴿تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا﴾ می‌آید. حضرت فرمود اینها این طور است. به هر حال توفی است وفات است فوت نیست چیزی از بین نمی‌رود تمام حقیقت انسان مستوفا و متوفی در اختیار فرشتگان الهی است و در رأس همه ذات اقدس الهی است.

قرآن کریم موت را وفات می‌داند، فوت که نمی‌داند. بارها یعنی بارها تشریح شد که وفات این «تاء» جزء کلمه نیست. زائد است. اصل آن «واو و فاء و یاء» است که «متوفی، متوقفاً، مستوفاً، استیفاً»، همه اینها مربوط به اخذ تام است. می‌گویند فلان کس مقاله‌اش مستوفاست یا حقش را استیفا کرد؛ یعنی همه حرف را گفته است.

خدا متوفی است؛ یعنی تمام حقیقت انسان را می‌گیرد. فرشته مرگ عزرائیل (سلام الله علیه) متوفی است: ﴿يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾؛ [۱۷] یعنی تمام حقیقت شما را می‌گیرد. شما فوت نمی‌کنید، این «تاء» در فوت جزء کلمه است «فات» این «تاء» لام الفعل است؛ اما وفات این زائد بر کلمه است.

این یک «واو» است و یک «فاء» است و یک «یاء». «تاء» چه کاره است. حقیقت انسان وفات می‌کند، نه فوت. یک جا در قرآن است که فرمود فوتی در کار نیست: ﴿فَلَا فُوتَ﴾؛ [۱۸] اما ﴿يَتَوَفَّاكُم﴾، خدا متوفی هست، فرشته‌ها متوفی هستند، زیر مجموعه عزرائیل (سلام الله علیه): ﴿تَوَفَّاهُ رُسُلُنَا﴾؛ [۱۹] آنها متوقفاً هستند. در جاهلیت می‌گفتند که ﴿أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ﴾؛ [۲۰] ما می‌روییم گم می‌شویم! فرمود چرا گم می‌شوید؟ ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾، چرا گم می‌شوید؟! قسمت / ملک / تسنیم

### اخبار قیامت تنها توسط پیامبران وصول میشود

قیامت نشئه‌ای از نشئات است، این طور نیست که نظیر عرش باشد، مقامش خیلی بالا باشد، البته عده‌ای در قیامت عرشی هستند؛ اما همان‌ها که در دنیا عرشی بودند، در قیامت عرشی هستند و اگر ذات اقدس الهی مسئله معاد را یاد این ذوات مقدس بدهد، هیچ محذوری ندارد، آیات هم تأیید می‌کند و شاهدش هم این است که «إِنَّ الرَّائِدَ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ»، [۲۱] فرمود آقایان! ما که از قیامت خبر می‌دهیم، تنها این نیست که قیامت را می‌دانیم، ما از آنجا آمدیم، «رائد یعنی رائد» ما به چه کسی می‌گوییم رائد؟

این «راء و الف و همزه و دال»! ما به چه کسی می‌گوییم رائد؟ به چه کسی می‌گوییم پیشرو؟ اینها که بعثه دارند یا عازم مکه هستند، یک عده قبلاً می‌روند مکه، هتل‌ها را، مکان‌ها را، جاها را بررسی می‌کنند، تحقیق می‌کنند، اینها را می‌گویند پیشرو. در فرمایشات ائمه (علیهم السلام) هست که ما پیشرو شما هستیم، ما دروغ نمی‌گوییم.

ما از آنجا آمدیم اصلاً. «إِنَّ الرَّائِدَ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ»، ما که اینجا نشستیم، بگوییم بهشت و جهنمی هست، ما اصلاً از آنجا آمدیم. ما قبل از اینکه شماها بروید، رفتیم به آنجا و سری زدیم و با خبر شدیم و آمدیم به شما گفتیم. این را می‌گویند رائد؛ «إِنَّ الرَّائِدَ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ» مردم! ما پیشاپیش رفتیم، آمدیم، دیدیم آنجا چه خبر است. داریم می‌آییم به شما خبر می‌دهیم.

بنابراین اگر اینها صادر اول هستند که هستند، چون از اینها بالاتر که در عالم کسی نیست، اولین فیض هم اینها هستند. اگر سلسله انبیا را ذات اقدس الهی با کرامت نقل می‌کند، یک هیمنه‌ای برای این خاندان قائل است. شما ببینید وقتی موسی و عیسی و اینها را ذکر می‌کند (علیهم السلام) می‌فرماید اینها هر کدام مصدق دیگری هستند؛ اما نوبت به حضرت که می‌رسد، فرمود گذشته از اینکه آنها را امضا می‌کند: ﴿وَمُهَيِّمِنَا عَلَيْهِ﴾؛ [۲۲] هیمنه برای پیغمبر است.

نسبت به همه انبیا، نسبت به افراد عادی نه. وقتی انبیای قبلی را ذکر می‌کند، کُتب آنها را ذکر می‌کند، می‌فرماید هیمنه بر کتب برای قرآن است. هیمنه بر انبیا برای پیغمبر است. این از او بالاتر که نیست، مثل او هم که نیست. او اگر قیامت را بداند، چیز زائدی نیست، چیز مهمی نیست. بنابراین آن روح مجردشان زمان و زمین ندارد. آنجا هم زمان و زمین ندارد و قدر متیقنش هم این است و این ذوات قدسی عالم هستند قسمت ۸/جن/تسنیم

## عزرائیل فرشته مدیر امر مرگ است

حیاتی که ﴿خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ﴾، آن کاری را که اسرافیل (سلام الله علیه) انجام می‌دهد به عنوان مدبرات امر هستند، جزء مدبرات امر هستند. آن کاری را هم عزرائیل (سلام الله علیه) انجام می‌دهد جزء مدبرات امر هستند. ﴿يُحْيِي وَ يُمِيتُ﴾ [۲۶] خداست، ﴿خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ﴾ خداست؛ منتها مجاری این دو امر برخی‌ها جزء مدبرات حیات‌اند، مثل اسرافیل (سلام الله علیه). بعضی جزء مدبرات مرگ‌اند، مثل عزرائیل (سلام الله علیه). ولی بعضی از حکمای بزرگ برای اینکه رابطه‌شان با عزرائیل (سلام الله علیه) محفوظ بماند کارشان حالا یا هر روز بود یا هر هفته بود در هر فرصتی یک قرآنی می‌خواندند نمازی می‌خواندند دعایی می‌خواندند به پیشگاه حضرت عزرائیل (سلام الله علیه) اهدا می‌کردند که رابطه‌ای باشد بین ایشان و عزرائیل (سلام الله علیه) به هر حال همه ما این رابطه را داریم باید زیارت بکنیم، اگر آن سعادت را داشته باشیم که حضرت عزرائیل (سلام الله علیه) را زیارت بکنیم! اما اگر - خدای ناکرده - آن مرحله نباشد، این ﴿تَوَقَّتَهُ رُسُلُنَا﴾ [۲۷] باشد، زیر مجموعه حضرت عزرائیل (سلام الله علیه) باشد، مشکل جدی داریم.

اینکه فرمود: ﴿قُلْ يَتَوَقَّأَكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾ [۲۸] حضرت عزرائیل (سلام الله علیه) است بعید است برای هر کسی بیاید؛ اما ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَقَّتَهُ رُسُلُنَا﴾ [۲۹] این فرشته‌هایی که زیر مجموعه عزرائیل (سلام الله علیه) هستند، آنها ممکن است - معاذالله - این کار را بکنند که ﴿يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَاَدْبَارَهُمْ﴾؛ [۳۰] این همان فشار جان دادن است هر کسی نصیبش نمی‌شود که جاننش را به حضرت عزرائیل (سلام الله علیه) تقدیم بکند.

غرض این است که بعضی از بزرگان اینها کارشان این بود که یک رابطه خاصی با حضرت عزرائیل (سلام الله علیه) داشته باشند که «عند الموت» آشنا به نظر بیاید، با آنها محبت کنند، خودشان بیایند قبض روح کنند. عزرائیل (سلام الله علیه) جزء مدبرات امر است اسرافیل همین طور است. در علوم، جبرئیل (سلام الله علیه) همین طور است.

در اقتصاد، میکائیل (سلام الله علیه) همین طور است. اینها جزء مدبرات امر هستند که دستور الهی را اجرا می‌کنند. ﴿قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ﴾ بعد ﴿ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ﴾، این ﴿عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ﴾ هم قبلاً هم ملاحظه فرمودید این ارشاد به نفی موضوع است. ما عالم غیب و عالم شهادت داریم، بلکه بعضی از موجودات غیب هستند، عالم ارواح با عالم اجساد فرق می‌کند، این درست است؛ اما عالم غیب و شهادت داشته باشیم این ارشاد به نفی موضوع است.

ما بگوییم خدا عالم به غیب است، به برکت خدا اهل بیت (علیهم السلام) عالم به غیب هستند، این یعنی چه؟ غیب «بما أنه غیب» تحت علم قرار نمی‌گیرد. علم حضور است، شهود است، کشف است؛ این ارشاد به نفی موضوع است؛ یعنی برای خدا غیبی نیست، نه اینکه غیبی هست یا خدا به غیب علم دارد، چون علم با غیب اصلاً جمع نمی‌شود. علم یعنی حضور، یعنی شهود. عالم غیب و شهادت است این ارشاد به نفی موضوع است؛ یعنی «کل غیب عنده شهادة» هر چه که نزد دیگران غیب است، نسبت به ذات اقدس الهی مشهود است. قسمت ۷/جمعه/تسنیم

## انسان مرگ را میمیراند

راجع به مرگ اشاره شد که انسان مرگ را می‌میراند. این درست است، چون تعبیر «ذُقْ» آمده. ما زنده هستیم و حیات ما کاملاً تبدیل می‌شود به یک حیات برتر. وقتی از دنیا می‌خواهیم رحلت کنیم ما مرگ را می‌میرانیم، چون ما ذائق هستیم او می‌شود مذوق. وقتی از برزخ خواهیم وارد ساهره قیامت بشویم، باز ما مرگ را می‌میرانیم، نه او. وقتی که از ساهره معاد می‌خواهد وارد صحنه بهشت بشود آن جا در روایات ماست که مرگ به صورت یک «کبش املح» [۲۷] در می‌آید، مرگ را می‌میراند و مسئولان مرگ هم رخت برمی‌بندند، دیگر «لا موت» تا با کسی در مصاف باشد و انسان بشود پیروز.

غرض این است که اگر ﴿أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ﴾ [۲۸] در هر دو مرحله ما فاتح هستیم. در دنیا ما فاتح هستیم مرگ را زیر پا می‌گذاریم وارد برزخ می‌شویم، در برزخ ما مرگ برزخی را زیر پا می‌گذاریم وارد صحنه معاد می‌شویم که دیگر «لا موت» از آن به بعد. قسمت ۵/جمعه/تسنیم

## شهدا و مردان عرصه مرگ

مرگ اگر مرد است گو نزد من آی \*\*\* تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ [۱۷]

یک چنین حرفی را شما قبل از اسلام بیاورید! این قرآن است که می‌گوید انسان، مرگ را می‌میراند، بعدها این شخص گفته بود:

من از او جانی بی رنگ و بو \*\*\* او ز من دلقی بگیرد رنگ رنگ

من در مصاف با مرگ، من پیروز هستم، برای اینکه او از من یک بدن می‌گیرد، من ابدیت خودم را از چنگال او حفظ می‌کنم، این حرف‌ها را ما اصلاً نداشتیم. این جناب فردوسی که حشرش با اهل بیت، این از بزرگان حکمای شیعه است که بارها به عرض شما رسید آن روزی که ذکر نام مبارک حضرت امیر اعدام قطعی داشت چون فردوسی یک مقامی داشت نتوانستند با او کاری بکنند، او بالصراحه در شاهنامه‌اش گفت:

که من شهر علمم علیم در ست \*\*\* درست این سخن قول پیغمبرست [۱۸]

مگر غیر او اگر گفته بود به او مهلت می‌دادند؟ همه حرف‌هایی که ایشان نقل می‌کند، امثال ایشان نقل می‌کند ما چنین حرفی را نداشتیم که انسان مرگ را می‌میراند، انسان یک موجود ابدی است، بین انسان و خدا هیچ چیزی حاجب نیست.

در فصل دوم که مربوط به امر الهی است، همین بخشی از آیات فرمود که ما در فصل اول گفتیم: ﴿إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾ هم «کان» تامه را گفتیم هم «کان» ناقصه را گفتیم، هم زیبایی آن را بیان کردیم هم راز زیبایی آن را در آن ریاضی بودنش بیان کردیم. اما امری که ما گفتیم: ﴿لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾، امر ما ﴿وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلِمَةٍ بِلَبْسٍ﴾، ما گفتیم: ﴿لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾، آن چهار طایفه آیه مربوط به خلق بود، امر هم این چنین است؛ منتها دقیق‌تر، زیباتر، ظریف‌تر، سریع‌تر. در سوره مبارکه «نساء» و امثال آن دارد: ﴿أُوهُوْ أَقْرَبُ﴾، رسیدن به این بخش بدون معرفت نفس دشوار است.

اگر متعذر نباشد متأثر است! ما این صعود و هبوط خودمان را در درون خودمان که بررسی کنیم، می‌بینیم که طلبه‌ای که وارد حوزه شد بخواهد درس بخواند اول این کلمات را می‌شنود، بعد وارد بحث‌های اصولی می‌شود، شیء را کم‌کم می‌فهمد، کل را کم‌کم می‌فهمد، حلال و حرام را می‌فهمد، اینها را شنیدن آهنگ با دیدن صورت نقش در کتاب، با مباحثه و اینها صورت‌ها را در شب مطالعه می‌کند، داخل ذهن می‌آورد، کم‌کم می‌رسد به «كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ». [۱۹] این «كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ»، نه کی دارد نه کجا! نه زمان دارد نه زمین! این را چه کسی فهمید؟ این طلبه! کی فهمید؟ دیروز در درس فهمید.

این «كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ»، در دیروز و پریروز و اینهاست یا در تمام این ادوار تاریخ «كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ» بود؟ این به جایی رسیده که از زمان بیرون رفته، فردا که می‌خواهد بحث کند باز وارد زمان می‌شود. ما صعود و هبوط خودمان را اگر بررسی بکنیم، بخشی از آیات حشر، آیات برزخ، آیات قیامت که دفعتاً این آسمان و زمین برچیده می‌شوند و آن نفخ صور ظهور می‌کند، او نه کی دارد نه کجا! برای اینکه نه زمینی هست که به دور شمس بگردد تا مکانی باشد و زمانی پدید بیاید. ما از کی خارج می‌شویم، از کجا خارج می‌شویم، هر روز کار ما این است و هر روز وارد کی و کجا می‌شویم. کسی که مطلب عمیق علمی را در ذهن خود پروراند، بعد وقتی می‌خواهد تنزل بدهد بگوید یا بنویسد، از موطنی که نه کی دارد نه کجا، وارد کی و کجا می‌شود.

آن شنونده که در کی و کجا به سر می‌برد، بعد از «فهم» به یک مطلق یا کلی می‌رسد که هر دو منزه از کی و کجا هستند. فرمود: ﴿وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلِمَةٍ الْبَصْرِ﴾ یا ﴿كَلِمَةٍ الْبَصْرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ﴾. [۲۰] بعد فرمود این هبوط و نزول گاهی در عرش سخن می‌گوید گاهی در فرش. این دو فصلی که بیان شده از این دو آیه، با ﴿وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مَدَّكِرٍ﴾، ببینید این قرآن کریم که حبل متین است و بارها به عرض شما رسید که خدا قرآن را به زمین نینداخت، بلکه به زمین آویخت! آن گونه که خدا باران را نازل کرد آن گونه قرآن را نازل نکرد، قرآن را به زمین آویخت نه انداخت. این طناب دستش است، «أَحَدُ طَرَفَيْهِ بِيَدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى»، [۲۱] گاهی بالای طناب را تکان می‌دهد، همین سه، چهار فصلی که گفته شد در می‌آید، گاهی دامنه طناب را تکان می‌دهد که «عربی مبین» است که دارد: ﴿وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مَدَّكِرٍ﴾. این زمینی است، آن جا که ﴿وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلِمَةٍ الْبَصْرِ﴾، همان بخش‌هایی است که «أَحَدُ طَرَفَيْهِ بِيَدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى» است. قسمت

۱۵ / قمر / تسنیم

شهادت زنده هستند؛ یعنی می‌فهمند که چه خبر است دیگران خبری ندارند. نه، زنده‌اند و واقعاً در برزخ زنده هستند. حیات برزخی دارند دیگران خواب هستند در برزخ. برای خیلی‌ها خبری نیست که آن جا چه می‌گذرد، ولی اینها عالم‌اً وارد برزخ می‌شوند، زنده وارد برزخ می‌شوند. دیگران مرده وارد برزخ می‌شوند؛ یعنی این نگاه دنیایی اینها مرده است، نمی‌بینند که چه کسی می‌آید، چه کسی می‌رود، چه کسی تشییع می‌کند، چه کسی فاتحه می‌خواند، حیات دنیایی اینها مرده است؛ لذا نمی‌فهمند.

اما آنها می‌فهمند که چه کسی آمده چه کسی نرفته است. در بخش‌هایی که ذات اقدس الهی حیات شهدا را تبیین می‌کند می‌فرماید: ﴿وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ [۳۱] «استبشیر»؛ یعنی به من بشارت بدهید، طلب بشارت می‌کند. از چه کسی؟ از ذات اقدس الهی، نسبت به چه کسی؟ نسبت به ﴿الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾، با دیگران کار ندارند.

شهدا به ذات اقدس الهی می‌گویند هم‌زمان ما آنها که در این راه انقلاب و اسلام و نظام الهی بودند، هنوز به ما نرسیدند به ما خبر بدهید در چه حالتی هستند؟ مژده بدهید! این ﴿الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾، عدم ملکه است ما هم در ادبیات فارسی هم همین حرف را داریم. ما در ادبیات فارسی سه قسم حرف داریم در عربی هم همین طور است.

کسی که می‌خواهد مسافرت کند از شهری به شهر دیگر برود، اگر شب هست هنوز حرکت نکرده، می‌گوییم هنوز راه نیفتاده. وقتی روز شد و حرکت کرد، می‌گوییم هنوز نرسیده. وقتی به مقصد رسید می‌گوییم به مقصد رسید. این ﴿الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا﴾ کسانی هستند که راه افتادند، توی راه هستند، ولی هنوز نرسیدند؛ اما آن کسی که در راه نیست، حرکت نکرده، می‌گوییم هنوز راه نیفتاده، نه هنوز نرسیده. آنها که راه شهدا را طی نکردند و نمی‌کنند به آنها نمی‌گویند ﴿الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا﴾، به آنها می‌گویند «الذین لم يتحركوا»، «لم کذا، لم کذا» این عدم ملکه است.

عدم ملکه یعنی عدم ملکه! یعنی کسی که شأنیت این را دارد اما هنوز نرسیده است. شهدا با دیگران کاری ندارند با هم‌زمانشان کار دارند با آن کسی که راهی راه‌اند ولی هنوز نرسیدند به خدا عرض می‌کنند که بشارت بدهید ببینیم اینها کجا هستند در چه حالتی هستند؟ ﴿وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾، آن وقت ذات اقدس الهی اینها را آگاه می‌کند اینها آگاه هستند البته اما دیگران نه، خبری نیست. ﴿فَإِنَّهُ مَلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾. قسمت ۷/جمعه/تسنیم

### برتر از شوقا الی الجنه و خوفا من النار

آیه بیست سوره «حدید» این است که ﴿وَفِي الْأَخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ﴾، آخرت سه بخش دارد: جهنم دارد، بهشت دارد، رضوان دارد، چون مردم به هر حال سه بخش هستند: یک عده «خَوْفًا مِنَ اللَّهِ» [۴۲] عبادت می‌کنند، نجات از جهنم دارند، یک عده «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ» [۴۳] عبادت می‌کنند، فضل دارند، یک عده «حُبًّا لِلَّهِ» [۴۴] عبادت می‌کنند، رضوان دارند: ﴿وَفِي الْأَخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ﴾، یک، ﴿وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ﴾، دو، ﴿وَرِضْوَانٌ﴾، که این «رِضْوَانٌ»، را در بخش‌های دیگر فرمود: ﴿وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾، [۴۵] در همین آیه محلّ بحث سوره مبارکه «حشر» فرمود: اینها «يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا»، که این تنوین رضوان، تنوین تفخیم است، چون در آیات دیگر آمده است که «وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ»؛ یعنی بالاتر از بهشت است، اگر کسی به مقام رضوان رسید، یقیناً آن بهشت را دارد، دیگر فرض نمی‌شود کسی به مقام رضوان برسد و آن «جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» [۴۶] را نداشته باشد. آنها که «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي \* وَادْخُلِي جَنَّتِي» [۴۷] بهره‌

آنهاست، حتماً و یقیناً ﴿جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ را دارند؛ ولی آنها که ﴿جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ را واجد هستند، ممکن است ﴿فَادْخُلِي فِي عِبَادِي \* وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾ نصیبشان نشود. قسمت ۹/حشر/تسنیم

در بسیاری از موارد این تقسیم آثار قیامت به سه مرحله مطرح است. در سوره مبارکه «انعام» این است: ﴿قُلْ أَعْبُدُوا اللَّهَ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَبِالْوَالِدَاتِ إِحْسَانًا وَبِالْوَالِدَاتِ إِحْسَانًا كَمَا بَدَأَكُمْ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ [۲۵] شما ما را وادار می‌کنید که تحت ولایت غیر الله باشیم در حالی که او ﴿فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ است؛ همان بیان ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) که ﴿وَجَهَّتْ وَجْهِي لِلَّذِي فطرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [۲۶] که این عالی‌ترین مقام است. ﴿قُلْ أَعْبُدُوا اللَّهَ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَبِالْوَالِدَاتِ إِحْسَانًا كَمَا بَدَأَكُمْ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ این مقام کسانی است که به مرحله محبت، رضا و رضوان رسیده‌اند.

آن‌گاه آن دو مرحله را کنار این ذکر می‌کند می‌فرماید: ﴿هُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ﴾ خدایی که مُطعم است، خدایی که مُنعم است، هم نعمت‌های ظاهره می‌دهد و هم نعمت‌های باطنه می‌دهد، ما باید تحت ولایت مطعم باشیم؛ این عبادتی است «شوقاً الی الجنة». آن‌گاه در آیه پانزده فرمود: ﴿قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ فرمود: بگو! من اگر معصیت کنم از جهنم می‌ترسم، این «خوفاً من النار» است. هم مسئله ﴿عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ مطرح است که «خوفاً من النار» است و هم مسئله ﴿وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ﴾ مطرح است که مسئله «شوقاً عند المنعم» است، هم مسئله ﴿فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ مطرح است که این «حباً للفاطر» است. قرآن کریم اوساطی از مؤمنین را به نِعَمِ الهی متذکر می‌کند می‌گوید: ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ﴾ [۲۷] به یاد نعمت‌های من باشید، به یاد انعام‌های من باشید؛ اما اوحدی ایمان را از اهل ایمان را به خود متذکر می‌کند می‌فرماید: ﴿فَادْخُلُونِي أَدْخُلُكُمْ﴾ [۲۸] این ﴿أَدْخُلُونِي﴾ غیر از ﴿اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ﴾ است؛ آن کسی که خود از همه لذت دنیا می‌گذرد؛ مانند اهل بیت (علیه السلام) برای این عبادت نمی‌کنند که بهشت بروند و از میوه‌های بهتر آنجا بیشتر بخورند، این می‌کوشد که بر خوردن مسلط بشود، در عین حال که ﴿جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ را دارد و در اختیار او است، او سرگرم ﴿فَادْخُلِي فِي عِبَادِي \* وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾ [۲۹] است، او مانوس ﴿فَادْخُلُونِي أَدْخُلُكُمْ﴾ است؛ او اگر از لذت یاد حق بهره‌بردار هرگز به فکر لذت نفسانی نیست. این سه مرحله در قرآن کریم است و افرادی که خدای سبحان را عبادت می‌کنند برای یکی از مراحل سه‌گانه است. قسمت ۱۴/حدید/تسنیم

### انسان تمام شدنی نیست و همیشه در حرکت است

. این عالم حرکت می‌کند، همیشه هم روشن است. انسان مرتب حرکت می‌کند، از عوالم دیگر هر چه بود، در این عالم ﴿مِنْ مَنِيٍّ يُمْنِيٍّ﴾ آمده، از صلب به رحم، از رحم به جامعه، از جامعه به برزخ، از برزخ به ساهره معاد، از ساهره معاد - إن شاء الله - به مسئله بهشت. اصلاً مرگی ما در کار نداریم. پس «الموت ما هو؟» «الموت وفات لا فوت» این فصل اول.

فصل دوم حالا بر فرض موت به معنای فوت باشد؛ یعنی از بین رفته است. جواب می‌دهد آن کسی که هیچ نبود، این را آفرید، حالا که پراکنده است، یقیناً می‌تواند او را ایجاد کند. گاهی از راه مبدأ غایی می‌فرماید خدا که حکیم است و عادل است، در عالم



ظلمی اتفاق می افتد، بعضی ظالم هستند، بعضی مظلوم هستند، اگر معادی نباشد، حساب و کتابی نباشد، آیا ملحد و موحد، مشرک و موحد، مسلمان و کافر، ظالم و عادل، اینها یکسان است؟

اگر معادی در کار نباشد، حسابی در کار نباشد؛ یعنی ظالم و عادل یکسان هستند! میزی در عدم که نیست. این از یک راه است که در بخش پایانی مبارکه «قیامه» به آن اشاره شد که ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾. مشابه این در آیات قبل گذشت که اگر معادی نباشد؛ یعنی ظالم و عادل یکسان هستند، چون هر دو از بین می روند. حساب و کتابی هم که نیست! این با عدل الهی سازگار نیست.

کجا گم می شوید؟! بله، اینجا شما را نمی بینند. مگر بنا شد همیشه اینجا باشید. مگر مسافر همیشه در منتقل عنه است؟ سفر می کند. مهاجر، مسافر، متحرک. مرگ به معنای تخلل عدم بین متحرک و هدف نیست. این متحرک مرتب می رسد «الی لقاء الله». در برزخ حسابی دارد، در ساهره قیامت حسابی دارد، در «عند المیزان»، «عند الصراط» حسابی دارد، - إن شاء الله - «عند البهشت» حساب دیگری دارد قسمت ۵/قیامت/تسنیم

### قیامت لنگر انداختن کشتی زمین است

یکی از لطیف ترین تعبیرات قرآن کریم درباره قیامت این است که ﴿أَيَّانَ مَرْسَاهَا﴾، [۱۵] سؤال کردند از حضرت کشتی قیامت که الآن موجود است و در گردش است، چه وقت لنگر می اندازد؟ در جریان سفینه نوح این بود که ﴿بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَ مَرْسَاهَا﴾. [۱۶] «إرسا» عبارت از آن است که انسان یک چیز سنگینی را بگذارد و جلوی لرزش را بگیرد که خدای سبحان سلسل جبال را رواسی زمین قرار داد: ﴿رَوَاسِيَ﴾ [۱۷] یا ﴿أَرْسَاهَا﴾، ﴿وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا﴾، سلسله جبال لنگر زمین است که جلوی لرزش زمین را بگیرد. کشتی نوح با «بسم الله»، لنگر می انداخت و با «بسم الله»، شروع می کرد: ﴿بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا﴾ و «بسم الله مرساها». این سائل سؤال می کند که کشتی قیامت چه وقت لنگر می اندازد: ﴿أَيَّانَ مَرْسَاهَا﴾؛ یعنی الآن هست؟

چه وقت لنگر می اندازد تا مسافرینش را پیاده کند؟ در جریان قیامت دفعتاً انسان می بیند که اوضاع عوض شد! خیلی ها هم که مُردند، اینها وارد برزخ که می شوند دفعتاً می بینند که اوضاع عوض شد، افرادی را می بینند که نمی شناختند و نمی شناسند، صحنه ای می بینند که آشنا نیست، متحیر هستند که این کجاست؟ کجا آمدند؟ چه شده؟ در قبر که تلقین میت می کنند، به این شخص می گویند تو الآن مُردی، جایی رفتی افرادی را می بینی که ناشناسی، این مرگ است، این برزخ است، ما هم می آییم: «أَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ ... وَالْجَنَّةَ حَقٌّ وَالنَّارَ حَقٌّ» [۱۸] همه را یاد او می دهند. او هم کاملاً گوش می دهد، می فهمد تا توجیه بشود که این حالتی که برای او پیش آمده، این یک حالت خروج از دنیاست، یک عالم دیگری است؛ منتها او متحیر است که اینجا کجاست که من آمدم! این زنده است؛ منتها بی خبر است، آگاه نیست.

شهید با خبر است. در سوره مبارکه «آل عمران» یا «بقره» که فرمود شهدا زنده وارد برزخ می شوند، همین است: ﴿أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ \* فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ﴾ [۱۹] شهید زنده وارد برزخ می شود، کاملاً می فهمد قبلاً کجا بود، الآن کجا هست و با فرشته ها صحبت می کند، از خدای سبحان می خواهد که او را با خبر کند که همزمان ما و همراهان ما کجا هستند؟ به من مژده بده ما که حالا خونی دادیم، اینها حافظ خون ما هستند یا نیستند؟ این ﴿يَسْتَبْشِرُونَ﴾ که فعل مضارع است، مفید استمرار است،

مستقیماً و مستمراً شهدا از ذات اقدس الهی مؤده دریافت می‌کنند که خدایا مؤده بده! راهیان راه ما کجا رفتند؟ شهدا با افراد دیگر کاری ندارند: ﴿وَيَسْتَبْشِرُونَ﴾، به چه کسی؟ به ﴿الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ [۲۰] ﴿الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ چه کسانی هستند؟ این ﴿الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ ما هم در فارسی این تعبیرات را داریم: ﴿الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾؛ یعنی کسی که هنوز به اینها نرسیدند. ما به چه کسانی می‌گوییم هنوز نرسیدند؟ اگر مسافری از تهران برای زیارت حرکت کند بیاید به قم، این مسافرین چند نفر بودند، بعضی زودتر حرکت کردند، زودتر رسیدند، بعضی در راه هستند.

به اینها که در راه هستند، می‌گویند هنوز نرسیدند؛ اما آنها که در شهرشان توقف کردند و حرکت نکردند، به آنها نمی‌گویند هنوز نرسیدند! این ﴿الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ عدم ملکه است. به چه کسی می‌گویند: ﴿الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾؛ هنوز نرسیدند! آنها که راه افتادند. آنهايي که راهی راه بودند، راه افتادند، هنوز به مقصد نرسیدند، به اینها می‌گویند هنوز نرسیدند؛ اما آنها که هنوز راه نیفتند که نمی‌گویند نرسیدند. می‌گویند هنوز حرکت نکردند.

در این آیه در دو بخش شهدا می‌گویند خدایا! آنها که راهی راه ما بودند و ادامه دهنده راه ما بودند و همفکر ما بودند، کجا هستند؟ بشارت بده! خدا هم می‌فرماید که آنها در فلان مقطع هستند، در فلان مرحله هستند، به شما می‌رسند و مانند آن. شهدا کاملاً باخبر هستند. با دیگری کاری ندارند. با راهیان راه خودشان کار دارند. با حافظان خودشان کار دارند. بعضی‌ها نه، خواب هستند. خیلی‌ها هم هستند که در برزخ خواب هستند؛ یعنی اصلاً بیدار نیستند و نمی‌دانند چه خبر است! قسمت ۱/قیامت/تسنیم

## تحول عالم در قیامت

وقتی ﴿يَوْمَ تَبْدَلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ﴾ [۲۶] شدند، وقتی کلّ این مجموعه سپهری برچیده شد، ما نه زمینی داریم که به دور شمس بگردد، نه شمسی داریم که محور حرکت زمین باشد، لیل و نهاری نیست. لیل و نهار که نبود، سال و ماهی نیست. سال و ماه که نبود، زمان و زمینی در کار نیست. قسمت ملک/۱۳/تسنیم

فرمود: ﴿قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ﴾؛ یعنی «خلقکم»، ﴿فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾، که زمینه معاد را فراهم کرده است. انسان یاوه نیست، باطل نیست. یقیناً از جایی خلق شده است و به جایی هم می‌رود. مگر این روح از بین می‌رود؟! مگر خاطرات علمی از بین می‌رود؟! مگر علم از بین می‌رود؟! مگر اعمالی که انسان انجام داد، از بین می‌رود؟ مگر احسان‌هایی که کسی انجام داد، از بین می‌رود؟! یا - خدای ناکرده - ستم‌هایی که کرده است، از بین می‌رود؟! اینها طوری نیست.

یک بیان نورانی در فرمایشات سیدناالاستاد هست، در جاهای دیگر هم هست که کذب و دروغ هرگز به مقصد نمی‌رسد، دروغگو به مقصد نمی‌رسد. [۱۷] ایشان یک تحلیل خوبی هم در *المیزان* دارند؛ می‌فرمایند کاری که انسان کرد، حرفی را گرفت، پولی را گرفت، به بیت‌المال آسیب زد، کاری کرد یا حرفی زد، این موجود شد. موجود هرگز معدوم نمی‌شود؛ یعنی این موجود در همین مقطع هست، خودش بله در مقاطع بعدی نیست؛ اما همین که در این لحظه موجود شد، می‌افتد در خط تولید، چون به هر حال موجود شد.

ما موجود بیکار که در عالم نداریم. این حرف را زد، این حرف شده موجود. این حرف که موجود هست، اثری دارد. خودش از بین می‌رود، آن اثر چون موجود است، دنباله‌ای دارد. خودش هم از بین می‌رود. آن دنباله چون موجود است، اثری دارد، این می‌افتد در خط تولید. این می‌بینید بعد از بیست سال که رسوا می‌شود معلوم می‌شود که کار اوست.

نمی‌شود گفت که ما کاری کردیم یا کاری را گرفتیم یا اختلاسی کردیم یا رومیزی گرفتیم، این ممکن نیست. چیزی در عالم از بین برود و بی‌اثر باشد، شدنی نیست. این می‌افتد در خط تولید. الآن این پارچه‌ای که در خط تولید می‌افتد، این طوری نیست که آن دنده تا ابد بچرخد. آن دنده که این نخ را ساخت، خودش از بین می‌رود، این نخ می‌شود چیزی دیگر، آن هم از بین می‌رود آن هم می‌شود چیزی دیگر، بعد از بیست سال معلوم می‌شود این آقا گرفته است.

حرفی که زدیم، کاری که کردیم، این هیچ ممکن نیست از بین برود. مسائل معنوی در بخش‌های خودش، مسائل مادی در بخش‌های خود. فرمود همین‌طور مرتب حرکت می‌کنید، حرکت می‌کنید، تا به اعمالتان برسید: ﴿وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾. به لقای الهی بار می‌یابید با انباری از کارها؛ لذا آن روز تعجب می‌کند: ﴿مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا﴾ [۱۸] تعجب می‌کند. می‌گوید همه کارهای من اینجا هست، معلوم می‌شود هیچ چیزی از بین نمی‌رود.

این شیء در جای خود، سر جای خودش است، ما از آن گذشتیم، به آثار دیگر رسیدیم. اگر انسان حرفی بزند، می‌داند این حرف هست، به هر حال دامنگیر او می‌شود و می‌افتد در خط تولید، آن وقت مواظب است. فعل او، قول او، بعد دیگر نمی‌گوید: ﴿مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا﴾. ﴿قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾. قسمت ملک/۱۲/تسنیم

### هر کسی اعمال خود را می‌بیند

حشر عبارت از ظهور همین حقایق و ملکات است که هر کسی اعمال خود را می‌بیند و اگر یک نظام عدلی مستقر نباشد، این عالم می‌شود لغو، یعنی هر کسی هر کاری کرد، کرد؛ لذا در بخش پایانی سوره «قیامت» فرمود: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾. [۲] ﴿سُدًى﴾؛ یعنی یاهو، یعنی انسان یاهو است، هر کاری بکند بکند.

گرچه انسان می‌خواهد یاهو و بیهود باشد برای اینکه در اول سوره مبارکه «قیامت» آنجا دارد که اینها که منکر معادند، خیال می‌کنند ما توان آن را نداریم که - معاذالله - دوباره انسان را زنده کنیم: ﴿بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ﴾ \* بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجَرًا أُمَّامَةً﴾. [۳] «کما سیأتی إن شاء الله»؛ یعنی او شبهه علمی ندارد، شهوت عملی دارد، می‌خواهد جلوی باز باشد؛ لذا منکر معاد است. او دلیلی بر نفی معاد ندارد، برای اینکه ذات اقدس الهی انسانی که ﴿لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا﴾ [۴] او را آفرید، دوباره نمی‌تواند این پراکنده‌ها را جمع بکند؟!

﴿أَفَعَيِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾ [۵] فرمود او حرف علمی ندارد، مشکل علمی ندارد. این ﴿بَلْ﴾ اضراب است؛ یعنی حرف‌های علمی ندارد، فقط مشکل عملی دارد: ﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجَرًا أُمَّامَةً﴾، او می‌خواهد هیچ چیزی جلوگیر او نباشد. اینجا هم می‌فرماید: ﴿إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾، این‌طور نیست که هر کسی هر کاری کرد، کرد! اینکه نمی‌شود. بعد آنها سؤال می‌کنند، این قیامت چه موقع قیام می‌کند؟ فرمود علمش «عند الله» است. در سوره مبارکه «جن» هم که قبلاً اشاره

شد، آنجا هم می‌فرماید ذات اقدس الهی علمش را به انسان عطا می‌کند و آن کسی که «عالم الغیب» است: ﴿فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا \* إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ﴾ [۶] که قدر متیقن آن غیب، همان مسئله معاد است که به پیغمبر و اهل بیت (علیهم السلام) علمش را عطا می‌کند. قسمت ملک/۱۳/تسنیم

## مسئولیت و معاد

مسئله معاد همین‌طور است؛ مسئله معاد را قرآن کریم مخصوصاً در سور مبارکه مکی خیلی اصرار می‌کند، چون درست است که اصل توحید است؛ اما اعتقاد به اینکه خدایی هست و ما را خلق کرد، این مسئولیت نمی‌آورد. اعتقاد به این خدایی که ما را خلق کرد و ما را به طرف خود می‌برد و حسابرسی می‌کند، این است که مسئولیت می‌آورد.

اعتقاد به معاد بیش از اعتقاد به مبدأ اثرگذار است در مصونیت؛ لذا درباره معاد مکرر در مکرر فرمود، چون می‌دانند اعتقاد به معاد مسئولیت‌آور است، به مبدأ معتقد بودند بله، خدایی هست عالم را او خلق کرد؛ اما از من چه می‌خواهد؟ من در برابر او چه مسئولیتی دارم؟ آن که مسئولیت‌آور است، مسئله معاد است؛ لذا مکرر در مکرر می‌فرماید که هر کاری که شما انجام بدهید، مستقیماً به همان کار برمی‌گردد.

فرمود: ﴿وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾ آنها خیال می‌کردند که مسئله معاد نظیر حوادثی است که روی کره زمین نظیر تاریخ میلادی و هجری و اینهاست، سؤال می‌کردند که چه وقت می‌شود؟ حضرت می‌فرمود که ما یک «کی» داریم، یک «کجا» داریم؛ این «کی» و «کجا» وقتی برچیده شد، مسئله معاد پیش می‌آید. شما وقتی «کی» می‌گویید؟ یعنی از تاریخ سؤال می‌کنید. «کجا» را می‌گویید؟ از جغرافیا سؤال می‌کنید.

وقتی می‌خواهد معاد بشود، هم بساط «کی» جمع می‌شود، هم بساط «کجا» جمع می‌شود. ما مادامی که این زمین و آسمان را داریم، «کی» و «کجا» را داریم: ﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ﴾ [۱۹] ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾ [۲۰] می‌شود، ﴿إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ﴾ [۲۱] می‌شود، کل نظام بساطش برچیده می‌شود، صحنه دیگر در می‌آید، دیگر جا برای «کی» و «کجا» نیست.

ما «کی» نداریم تا بگوییم تاریخ میلادی است یا تاریخ هجری است! «کجا» نداریم تا بگوییم در کدام سرزمین است! این صحنه کلاً برچیده می‌شود: ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ﴾ [۲۲] صحنه عوض می‌شود؛ منتها علمی است که ماورای «کی» و «کجا» است، آن را وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌داند، برای اینکه خدای سبحان به او آموخت. قسمت ملک/۱۲/تسنیم

## نتیجه گیری

ضرورت حق و عدل ایجاب میکند که نهایت و هدفی برای زندگی انسان وجود داشته باشد. انسانی که پیوسته در حرکت و تکامل است باید راه حق و عدل را از راه باطل و غی تمیز دهد و جدا نماید.

و در زمانی که خداوند معین نموده است راه انسانها و جایگاه حقیقی انسانها تعیین و شفاف شود و هر کس نتیجه عمل خود را در دنیا ببیند ، روزی که در آن دیگر عمل اثر ندارد و نتایج عملکردها در وضعیت و درجات افراد نمایان و منعکس میگردد .

مصادیق این سرگشت و سرنوشت انسان در مصادیقی در همین دنیا برای آزمون و آموزش انسان مقرر گردیده است . مانند مردن و زنده گردیدن گیاهان و اینکه هر عملکردی از انسان نتایج و پاسخ شایسته و متناسب خود را در همین دنیا بطور نسبی خواهد داشت .